سورة الروم

تفسير كشف الاسرار و عُدة الابرار

ابوالفضل رشیدالدين الميبدوي

30- سورة الرّوم مكّية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ﴿1﴾

غُلِبَتِ الرُّومُ ﴿2﴾

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿3﴾

فِي بِضْعِ سِنِينَ ۗ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ ۚ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ
الْمُؤْمِنُونَ ﴿4﴾

بِنَصْرِ اللَّهِ ۚ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿5﴾

وَعْدَ اللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿6﴾

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿7﴾

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
لَكَافِرُونَ ﴿8﴾

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ
كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا

وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ۖ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ {9}
ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا
بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ {10}
اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ {11}
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ {12}
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ {13}
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ {14}
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ {15}
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ
مُحْضَرُونَ {16}
فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ {17}
وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ {18}
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ
مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ {19}

1 النوبة الاولى

1 الي 19

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
الم (1) منم خداى دانا.
غُلِبَتِ الرُّومُ (2)، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ باز شكستند در نزديكترين زمين
وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ و روميان پس غلبه گبران
سَيَغْلِبُونَ (3) غلبه خواهند يافت.
فِي بِضْعِ سِنِينَ در اند سال،
لِلَّهِ الْأَمْرُ كار خداى دارد،
مِنْ قَبْلُ از پيش
وَ مِنْ بَعْدُ و از پس
وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4) و آن روز شاد شوند مؤمنان.
بِنَصْرِ اللَّهِ بيارى دادن اللَّه
يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ يارى ميدهد اللَّه او را كه خواهد
وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (5) و اوست آن تواناى مهربان.
وَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وعده اللَّه است و اللَّه وعده خويش كژ نكند،
وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (6) ليكن بيشتر مردمان نميدانند.
يَعْلَمُونَ ظاهِراً ميدانند آنچه فرا دست است و بر چشم است
مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا از كارهاى اين جهانى،
وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ (7) و ايشان از آن جهان بيخبرانند.
أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نه بانديشند در دلهاى خويش؟
ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما كه نيافريد اللَّه آسمانها و زمينها و آنچه ميان آنست
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بتنهايى و فرمان روان،
وَ أَجَلٍ مُسَمًّى و نيافريد آن را تا مگر هر چيز تا آن گه بود كه او خواهد
وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ و فراوانى از مردمان
بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ (8) برستاخيز و ديدار خداوند خويش كافراند.
أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ بنگردند در زمين،
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا در نگرند كه چون بود سرانجام

ایشان که پیش از ایشان بودند
كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً با نیروی‌تر از اینان بودند
وَ أَثارُوا الْأَرْضَ و زمین شورانیدند
وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها و عمارت کردند ایشان پیش از اینان
وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ و بایشان آمد فرستادگان اللَّه بسخنان روشن و نشانهای راست
فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و اللَّه بیداد کردن را بر ایشان نبود
وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (9) لیکن ایشان بر خویشتن ستم کردند.
ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى پس آن گه سرانجام ایشان که بدی کردند بد بود.
أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ از بهر آن که دروغ‌زن گرفتند سخنان اللَّه
وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ (10) و بر ان افسوس می‌کردند.
اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ اللَّه آفریده آغاز میکند
ثُمَّ يُعِيدُهُ و فردا بیرون می‌آرد در آن جهان
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (11) و آن گه باز او برند شما را.
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و آن روز که رستاخیز بپای شود،
يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (12) کافران که خداوندان جرم‌اند فرومانند.
وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعاءُ و ایشان را از آنچه انباز میخواندند شفیع نبود که ایشان را از من بخواهد
وَ كانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ (13) و بانبازان خویش آن روز کافر باشند.
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و آن روز که رستاخیز بپای شود
يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (14) آن روز جدا میشوند از هم.
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ امّا ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند
فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (15) ایشان را در مرغزاری شاد میدارند.
وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و امّا ایشان که کافر شدند،
وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا و دروغ زن گرفتند سخنان ما را،
وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ و کافر شدند بدیدار رستاخیز
فَأُولئِكَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ (16) ایشان در عذاب حاضر کردگانند.
فَسُبْحانَ اللَّهِ پاکی و بی‌عیبی خدای را و حق پرستش

حِينَ تُمْسُونَ در آن هنگام كه در شبانگاه شويد
وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (17) و آن گاه كه در بام شويد.
وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و ستايش بسزا او را در آسمانها و زمينها،
وَ عَشِيًّا و شبانگاه
وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (18) و هنگام نماز پيشين.
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بيرون مى‌آرد زنده از مرده
وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بيرون مى‌آرد مرده از زنده
وَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها و زنده ميكند زمين را پس مرگى آن، وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ (19) و فردا شما را هم چنان بيرون آرند.

النوبة الثانية

اين سورة الروم مكّى است.
سه هزار و پانصد و سى و چهار (3534) حرف.
و هشتصد و نوزده (890) كلمت،
و شصت (60) آيت.
جمله بمكه فرو آمده، مگر يك آيت: فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ الى آخر الآية.
و درين سورت منسوخ نيست مگر يك آيت در آخر سورت: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ نسختها آية السّيف.
و گفته‌اند: فَاصْبِرْ اين كلمه منسوخ است، و إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ محكم است، باقى آيت: وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ منسوخ است.
و در فضيلت سورت ابىّ كعب گفت: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) من قرأ سورة الروم كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل ملك سبّح للَّه بين السماء و الارض و ادرك ما ضيّع فى يومه و ليلته.
الم قسم و قد ذكرنا فيما سبق شرحه، و جواب القسم لقد مضمر فيه، تقديره: لقد غلبت الروم و قد مما يضمر كما قال او جاءوكم حصرت صدورهم، و الغلبة الاستعلاء على القرن بما يبطل مقاومته فى الحرب،
و الغلب مصدر تقول: غلبت غلبا، و طلبت طلبا.
و الغلب و الغلبة واحد، كقولك: جلبا و جلبة
و قيل هو الغلبة فحذفت التّاء منه كما حذفت من قوله: وَ أَقامَ الصَّلاةَ و انما

هو اقامة و الروم جمع رومى كفارسى و فرس.
فِي أَدْنَى الْأَرْضِ يعنى فى اقرب ارض الحجاز منهم و هى اذرعات و بصرى فهى ادنى الشام الى ارض العرب.
و البضع اسم للثلاث و الخمس و السّبع و التسع.
و معنى الاية غلبت فارس الروم فى اقرب ارض من ارض الشام الى ارض العرب.
و قيل الى ارض فارس و هى ارض الجزيرة
و قيل هى ارض الاردن و فلسطين،
وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ اى الرّوم من بعد غلبة فارس ايّاهم،
سَيَغْلِبُونَ فارس فيما دون عشر سنين.
سبب نزول اين آيت بر قول جمهور مفسران آنست كه ميان اهل فارس و اهل روم قتالى رفت و مشركان مكه ميل داشتند بعجم كه اهل پارس بودند و ميخواستند هميشه كه ايشان را بر روم غلبه باشد و نصرت، از بهر آن كه ايشان را كتاب نبود و اوثان‌پرست بودند، هم چون ايشان اصنام‌پرست، و مسلمانان غلبه و نصرت روم ميخواستند بر پارس، از بهر آن كه اهل روم اهل كتاب بودند.
و قصه آن قتال كه ميان روم و پارس رفت آن بود كه كسراى پارس لشكرى انبوه فرستاد بروم و مردى را بر ايشان سالار و مهتر كرد نام وى شهربراز، و قيل شير براز، و قيصر روم لشكرى نام زد كرد بقتال ايشان و مردى را بر ايشان امير كرد، نام وى بخنّس،
هر دو لشكر به اذرعات بهم رسيدند يا بزمين جزيره يا بطرف شام، بر اختلاف اقوال علما و پارسيان بر روميان در آن قتال غلبه كردند.
آن خبر بمكه رسيد مسلمانان را ناخوش آمد و دل تنگ گشتند و كافران شاد شدند و شماتت كردند و با مسلمانان گفتند به شماتت كه اهل كتاب شما ايد و ايمن نشستگان در خانمان ما ايم، بنگريد كه برادران ما از عجم با روميان چه كردند؟ اگر شما با ما قتال كنيد ما همان كنيم و بر شما غلبه كنيم، رب العالمين اين آيت فرستاد:
غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بِضْعِ سِنِينَ
ميگويد: پارسيان بر روميان غلبه كردند و تا نه پس روزگار روميان بر

پارسیان غلبه کنند.
ابو بکر صدیق برخاست و در انجمن کفار گفت: شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن قریب بینید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند و بر ایشان نصرت یابند پیغامبر ما چنین گفت از وحی پاك و پیام راست.
ابیّ بن خلف الجمحی گفت: کذبت دروغ می‌گویی، و این نتواند بود.
بو بکر (رضي الله تعالي) گفت: انت اکذب یا عدوّ اللّه، ای دشمن خدای دروغ تو گویی و از هر کس دروغ‌زن‌تر تویی.
آن گه گفتند تا گروبندیم بده شتر، عقد مراهنت ببستند تا مدت سه سال. و در آن وقت عقد مراهنت بستن و قمار باختن حلال بود، و آیت تحریم قمار از آسمان نیامده بود، پس ابو بکر صدیق آن قصه با رسول خدا بگفت.
رسول (صلي الله علیه وسلم) گفت مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه. رو در مدت بیفزای و در مال بیفزای. بو بکر رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال، و این عقد ببستند و هر یکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند. پس غزاء احد (بدر) پیش آمد و ابی خلف بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز حدیبیه سال هفتم، از وقت مراهنت خبر رسید بمکه که اهل روم غلبه کردند بر اهل پارس و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند، و شهرستان رومیه آن گه بنا کردند و بو بکر صدیق آن صد شتر از ورثه ابیّ بستد و پیش مصطفی آورد رسول خدا گفت تصدّق به. ابو بکر آن همه بصدقه داد بفرمان رسول صلوات اللّه علیه وسلم.
بو سعید خدری گفت: روز بدر بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم. رب العزّة آن روز اهل کتاب را بر مجوس نصرت داد و اهل اسلام را بر مشرکان نصرت داد و بو بکر صدیق در آن یك روز هم مال غنیمت برداشت از مشرکان و هم مال مراهنت از ورثه ابیّ خلف.
اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان بر قول عکرمه و جماعتی مفسّران آن بود که: شهربراز بعد از آن که بر روم غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشان را مقهور میداشت. فرّخان برادر شهربراز روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت: "لقد رأیت کانّی جالس علی سریر کسری." (من بخواب چنان دیدم که بر سریر

کسری نشسته بودم،) این سخن به کسری رسید، در خشم شد و نامه نبشت به شهربراز که: چون نامه من بتو رسد فرّخان را سیاست کن و سر وی بمن فرست. شهربراز جواب کسری نبشت که فرّخان مردی است مبارز، لشکر شکن و ترا هر وقت بکار آید، خاصّه در جنگ دشمن، اگر دل با وی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد. کسری جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست. شهربراز بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل فرخان بکار نداشت. کسری را خشم بر خشم زیادت شد و بریدی فرستاد بر اهل پارس که شهربراز را معزول کردم و فرّخان را بجای وی نشاندم، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید. و ملطفه‌ای داد به آن برید و گفته بود که چون فرّخان بر تخت ملك نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرّخان بر تخت ملك نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرّخان ملطفه برخواند، نبشته بود که: شهربراز را وقتی هلاك کن که ملطفه بر خوانی. فرّخان، شهربراز را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان کسری شهربراز گفت یك ساعت مرا زمان ده تا وصیت نامه‌ای بنویسم. سفط بخواست و سه صحیفه بیرون آورد، در معنی مراجعت وی با کسری بسبب قتل فرّخان، گفت: سه نوبت بقتل فرّخان مرا فرمان آمد و هر بار مراجعت وی میکردم و تو بیك ملطفه مرا هلاك خواهی کرد؟ فرخان آن ساعت از تخت ملك برخاست و ملك با شهربراز تسلیم کرد، و آن حال و قصه بپوشیدند.
و شهربراز نامه نبشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است که به پیغام و نامه راست نمیآید و میخواهم که بنفس خود ترا بینم، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو، تو با پنجاه مرد رومی و من با پنجاه مرد پارسی هم چنان کردند، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند. شهربراز گفت: هر چه از ما بشما رسید از غلبه و نصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب من بودم و برادرم فرخان و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوّت ما بشما رفت و کسری بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاك کند. اکنون ما از وی برگشتیم و او را خلع کردیم. و با تو دست یکی خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم. قیصر آن حال به پسندید، و با وی

عهد بست آن گه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آن گه سرّ باشد که از دو شخص در نگذرد، چون از دو شخص درگذشت ناچاره آشکارا شود، یعنی که این دو ترجمان را هلاك باید کرد، و ایشان را هلاك کردند. و از آنجا بازگشتند و بقتال اهل پارس شدند. و رب العالمین ایشان را بر پارس نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند. اینست که رب العزّة گفت: وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بِضْعِ سِنِينَ.

و فی هذه الآیة دلالة على صحة نبوّة النبی (صلي الله عليه وسلم) و انّ القرآن من عند اللَّه عز و جل لانّه اخبر عمّا سيكون، ثم وجد المخبر على ما اخبر به.

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ هما مرفوعان على الغاية، و المعنى من قبل دولة الروم على فارس و من بعدها فایّ الفريقين كان لهم الغلبة فهو بامر اللَّه و قضائه و قدره. و قيل للَّه المشيّة التّامة و الارادة النافذة من قبل هذه الوقائع و من بعدها، فيرزق الظفر من شاء و يجعل الدّبرة على من شاء. و قيل للَّه الامر من قبل كل شیء و من بعد كل شیء

وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ يعنى يوم يغلب الروم فارس يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ لانّ ذلك وقع يوم بدر و كان المؤمنون فی الغنيمة و الظفر بالاعداء و الاسر و الفداء.

یعنی آن روز که روم بر پارس غلبه کردند روز بدر بود که مؤمنان و مسلمانان بنصرت اللَّه شاد بودند که هم غنیمت بود و هم ظفر بر دشمن، و هم فداء اسیران و قيل فرح المؤمنون انّما كان بتحقيق اللَّه ما وعدهم و تصديق رسوله (صلي الله عليه وسلم) لانّه اخبرهم بما سيكون فكان كما اخبر و كان ذلك معجزة للنبی (صلي الله عليه وسلم).

و قيل. يفرح المؤمنون بنصر اللَّه تعالى النّبي بقتل الكفار و بعضهم بعضا فيكون فرحهم واقعا بهلاك بعض الكفار لا بظهور الكفار كما يفرح بقتل الظالمين بعضهم بعضا.

و قيل يفرح المؤمنون بغلبة اهل الكتاب المشركين و خروجهم من بيت المقدس و كان احدى آيات نبوّته.

و قيل تمّ الكلام على قوله يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ثم استأنف فقال: بنصر اللَّه ينصر من يشاء يعنى اولياؤه، فيكون الباء متصلا بينصر،

وَ هُوَ الْعَزِيزُ فی الانتقام من الكفّار الرّحيم فی التمكين و النصر للمؤمنين.

قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):

«فارس نطحة او نطحتان ثم لا فارس بعدها ابدا و الروم ذات قرون كلّما ذهب قرن خلف قرن هيهات الى آخر الابد».

وَعْدَ اللَّهِ نصب على المصدر اى وعد وعده، فلا يخلفه، و هو راجع الى قوله: سَيَغْلِبُونَ، يعنى هذا الذى اخبرتك به ايها النبىّ من نصرة الروم على اهل فارس، هو وعد اللَّه ذلك حقا، و هو ينجزه لهم. و يجوز ان يكون راجعا الى قوله يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ لانّه وعد المؤمنين النصر على الكافرين

وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ صحة وعده و هم الكفار الذين لا يصدّقون بانّ هذا الخبر من عند اللَّه.

يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا اى يعلمون ما يشاهدونه فعل الحيوانات، وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ، لا يستدلون بما يشاهدونه على ما غاب عنهم فعل العاقل المميّز،

و قيل يَعْلَمُونَ امر معاشهم و زراعاتهم و تجاراتهم و وجوه اكتسابهم وَ هُمْ عَنِ امر آخرتهم و ما لهم فيها من النّجاة من عقاب اللَّه غافِلُونَ لا يتفكرون فيها.

فغفلة المؤمنين بترك الاستعداد لها و غفلة الكافرين بالجحود بها.

قال الحسن: بلغ و اللَّه من علم احدهم انه ينقر الدرهم بيده فيخبرك بوزنه و لا يحسن يصلّى.

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

هذا من بسط القرآن فانّ التفكر لا يكون الّا فى النفس.

و قيل معناه أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي خلق أَنْفُسِهِمْ ليخرجوا عن الغفلة.

و قيل أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا ليعلموا انّهم يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ.

و قيل أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ فيعرفوا بدايع صنع اللَّه فيها فيعلموا من ذلك انّ اللَّه عزّ و جل لم يخلق السماوات و الارض و ما فيهما من العجائب عبثا، و انّما خلقها بقوله الحق و لاقامة الحق يعنى لاقامة الثواب و العقاب على العمل.

و قيل بالحق يعنى بالحكمة ليعتبر بها عباده و يستدلوا على وحدانيّته و قدرته

وَ أَجَلٍ مُسَمًّى يعنى الى اجل مسمى اذا بلغ ذلك الاجل افناهما للجزاء فاعلم اللَّه تعالى انّ الذى خلقهم و لم يكونوا شيئا ثم صرفهم احوالا و ثارات حتى صاروا رجالا، قادر ان يعيدهم بعد فنائهم خلقا جديدا، ثم يجازى المحسن منهم باحسانه و المسيء باساءته، لانّه العدل لا حيف فى حكمه و لا جور،
وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ يعنى الكفار،
بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ، اى بالبعث بعد الموت لجاحدون.
أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ او لم يسافروا هؤلاء الكفار فى ارض اللّه
فَيَنْظُرُوا الى آثار من قبلهم من الامم، فيعتبروا.
و قيل معنى ينظروا يتعرفوا، كقوله: فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً.
و قيل معناه فيعلموا كقوله: يوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ و انّما امرهم بالمسير فى الارض لمشاهدة آثار المهلكين قبلهم لمّا عصوا ليزول عنهم الشكّ، عن صدق ما يخبر عنهم، و الكلام عند قوله
مِنْ قَبْلِهِمْ تامّ ثم استأنف الخبر عن صفاتهم
فقال: كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً اى الامم الماضية كانوا اشدّ قوة من قريش
وَ أَثارُوا الْأَرْضَ، اى قلبوا وجه الارض لاستنباط المياه و استخراج المعادن و القاء البذور فيها للزّراعة،
و الاثارة تحريك الشيء حتى يرتفع ترا به
وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها فيه ثلاثة اوجه:

- احدها من العمر، اى يقواهم فيها اكثر من بقاء هؤلاء، و التقدير: عمروا فيها
- و الثانى من العمرى، اى سكنوا فيها، كقوله: وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها، اى استسكنكم
- و الثالث من العمارة، اى عمروا الارضين بالغراس و الزّراعة.

و انّما قال ذلك لانّه لم يكن لاهل مكة حرث و زرع.
وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فلم يؤمنوا فاهلكهم اللّه،
فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ،
للظلم ثلاثة اوجه:

- وضع الشّيء فى غير موضعه،
- و اخذ الشيء قبل وقته،

- و النقصان.

و قوله: فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ اجتمع فيه المعانى الثلاثة،

- اى لم يأخذهم قبل وقت اخذهم
- و لا ينقص عنهم شيئا ممّا قدّر من ارزاقهم
- و لا وضع العذاب فى غير موضعه،

وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بايرادها موارد الهلاك.
ثم كان معطوف على خبر متروك، اى جاءتهم رسلهم فكذّبوهم و امهلوا.
ثُمَّ كانَ عاقبتهم الهلاك.
و السُّواى. مصدر، كالرجعى و البشرى.
و هى تأنيث الاسواء كالاكبر و الكبرى.
و هى الخلّة التي تسوء صاحبها عند ادراكه ايّاها و هى النّار.
و قيل السّوأى اسم لجهنّم، كما انّ الحسنى اسم للجنّة.
قرأ اهل الحجاز و البصرة» عاقبة» بالرفع، اى ثم كان آخر امر هم السوأى،
و قرأ الآخرون بالنصب، على خبر كان و تقديره: ثم كان السوأى عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا.
و معنى اساؤا اى اشركوا، و معنى ان كذّبوا، لان كذّبوا او بان كذّبوا بآيات اللَّه.
و قيل تفسير السّوأى بعده،
و هو قوله، أَنْ كَذَّبُوا يعنى ثم كان عاقبة المسيئين.
التكذيب حملهم تلك السيّئات على أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ.
اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ فى الدنيا ثُمَّ يُعِيدُهُ فى الآخرة.
تقول بدأ يبدأ بدأ و ابتداء يبتدى ابتدا و الابتداء نقيض الانتهاء و البدؤ نقيض العود
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ لفصل القضاء بينهم
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى قرأ ابو بكر و ابو عمرو يرجعون بالياء و آخرون بالتّاء.
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ييأس المشركون، من جميع الخيرات و من شفاعة الشافعين: و قيل ينقطع كلامهم و حجتهم و يفتضحون.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ اضاف الشّركاء اليهم على معنى انّهم كانوا يجعلون لها قسطا من اموالهم، و يرون بذلك لها حقا فيما يملكون، فنسبها الى انّهم شركاؤهم فى اموالهم و المعنى لم يكن لهم من اصنامهم التي عبدوها ليشفعوا شفعاء، وَ كانُوا يعنى يكونون.
و جاء بلفظ الماضى كاكثر الفاظ القيامة، بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ اى جاحدين متبرين يتبرّءون منها متبرّا منهم كقوله: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا.
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ،
هذا التفرّق مفسّر فى قوله، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ
و هو تفسير قوله: يَصَّدَّعُونَ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً وَ امْتازُوا الْيَوْمَ.
قال مقاتل: يتفرّقون بعد الحساب الى الجنّة و النار، فلا يجتمعون ابدا، ثم بيّن على ایّ وجه يتفرقون.
فقال تعالى: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ و هى البستان الذى فى غاية النضارة، و الخضرة.
يُحْبَرُونَ يسرّون، و الحبرة السرور
و قال ابن عباس: يكرمون، تقول حبره اى اكرمه.
و قيل ينعمون.
و الحبرة فى اللغة كل نعمة حسنة و التحبير التحسين الذى يسّر به، و منه قيل للمداد حبر لانّه يحسن به الاوراق،
و للعالم حبر لانّه يتخلّق بالاخلاق الحسنة.
و قيل هو السماع فى الجنّة يعنى يتنعّمون و يتلذّذون بسماع الغناء.
قال الاوزاعىّ: اذا اخذ فى السّماع لم تبق فى الجنّة شجرة الّا وردت.
و قال ليس احد من خلق اللَّه احسن صوتا من اسرافيل فاذا اخذ فى السّماع قطع على اهل سبع سماوات صلوتهم و تسبيحهم.
و انّما قال فِي رَوْضَةٍ بالتنكير لانّ المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل فى روضة مونقة لطيب ما فيه، و حسنه و خصّ الرّوضة بالذكر لانّه ليس عند العرب شیء احسن منظرا و لا اطيب نشرا من الرّياض.
روى ابو هريرة قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):
«الجنّة مائة درجة، ما بين كلّ درجتين منها كما بين السّماء و الارض، و الفردوس اعلاها سمّوا، و اوسطها محلا و منها يتفجّر انهار الجنّة، و عليها

يوضع العرش يوم القيامة، فقام اليه رجل فقال يا رسول اللّه انّى رجل حبّب اليّ الصوت فهل فى الجنّة صوت حسن؟
قال: «اى و الذى نفسى بيده انّ اللّه سبحانه ليوحى الى شجرة فى الجنّة ان اسمعى عبادى الذين اشتغلوا بعبادتى و ذكرى عن عزف البرابط و المزامير، فترفع صوتا لم تسمع الخلائق مثله قط من تسبيح الرّب و تقديسه».
و روى انّ اعرابيّا قال يا رسول اللّه هل فى الجنّة من سماع؟
قال: نعم يا اعرابى، انّ فى الجنّة لنهرا حافتاه الأبكار من كلّ بيضاء خوصانيّة يتغنين باصوات لم تسمع الخلائق بمثلها قط، فذلك افضل نعيم اهل الجنّة.
و سئل ابو هريرة هل لاهل الجنّة من سماع؟
قال نعم شجرة اصلها من ذهب و اغصانها فضّة و ثمرتها اللؤلؤ و الزبرجد و الياقوت، يبعث اللّه سبحانه و تعالى ريحا فتحكّ بعضها بعضا فما سمع احد شيئا احسن منه.
قوله تعالى: وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ يعنى بآيات القرآن و البعث بعد الموت،
فَأُولئِكَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ الاحضار انما يكون على اكراه فيجابه على كرهه. اى يحضرون العذاب فى الوقت الذى يحبر فيه المؤمنون فى الرّوضات من الجنان.
فَسُبْحانَ اللَّهِ اى سبّحوا اللّه، و معناه صلّو اللّه فهو مصدر موضوع موضع الامر كقوله: فَضَرْبَ الرِّقابِ و السبحة الصلاة و منه سبحة الضحى، فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ، اى صلّو اللّه حين تدخلون فى المساء، و هو صلاة المغرب و العشاء
وَ حِينَ تُصْبِحُونَ اى حين تدخلون فى الصباح و هو صلاة الصبح.
وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ
قال ابن عباس: يحمده اهل السماوات و الارض و يصلّون،
وَ عَشِيًّا اى صلّوا اللّه عشيّا، يعنى صلاة العصر
وَ حِينَ تُظْهِرُونَ تدخلون فى الظهيرة، و هو صلاة الظهر.
قال نافع بن الازرق لابن عباس: هل تجد الصلوات الخمس فى القرآن قال نعم، و قرأ هاتين الآيتين و قال جمعت الاية الصلوات الخمس و مواقيتها، و

حمل بعض المفسرين على التسبيح القولى،
فقالوا تفسير الاية: قولوا سبحان اللّٰه فى صلواتكم المفروضة فى هذه الاوقات.
روى ابو هريرة قال: قال رسول اللّٰه (صلي الله عليه وسلم): من قال حين يصبح و حين يمسى: سبحان اللّٰه و بحمده مائة مرّة، لم يأت احد يوم القيمة با فضل ممّا جاء به الّا احد قال او زاد عليه
و قال (صلي الله عليه وسلم): من قال سبحان اللّٰه و بحمده فى يوم مائة مرّة حطّت خطاياه و ان كانت مثل زبد البحر.
و قال (صلي الله عليه وسلم):
«كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن: سبحان اللّٰه و بحمده، سبحان اللّٰه العظيم
و عن ابن عباس عن النبىّ (صلي الله عليه وسلم) قال: من قال حين يصبح: فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ الى قوله وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ ادرك ما فاته فى يومه و من قالها حين يمسى ادراك ما فاته فى ليلته.
و عن انس بن مالك قال: قال رسول اللّٰه: «من سرّه ان يكال له بالقفيز الاوفى فليقل: فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ الى قوله: وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ، سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ
و عن ابن عباس قال: قال رسول اللّٰه (صلي الله عليه وسلم): من قال: فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ هذه الآيات الثلاث من سورة الروم و آخر سورة الصافات (سبحان ربک رب العزة عما يصفون، و سلام علي المرسلين والحمد لله رب العٰلمين) دبر كل صلاة يصلّيها كتب له من الحسنات عدد نجوم السّماء و قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد تراب الارض، فاذا مات اجرى له بكل حسنة عشر حسنات فى قبره و كان ابرهيم خليل اللّٰه يقولها فى كل يوم و ليلة ست مرّات.
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ اى يخرج البشر الحىّ من النطفة الميتة و يخرج النطفة الميتة من البشر الحىّ. و قيل يخرج الكافر من المؤمن و المؤمن من الكافر.
و فى بعض الاخبار يخرج النخلة من النّواة و النّواة من النخلة و الحبّة من السنبلة و السنبلة من الحبّة، وَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها فيخرج نباتها و

زروعها و ثمارها و اشجارها بعد خرابها و جدوبها كذلك يحييكم بعد مماتكم فيخرجكم احياء من قبوركم الى موقف الحساب، وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ قرأ حمزة و الكسائى تُخْرَجُونَ بفتح التّاء و ضم الرّاء و قرأ الباقون بضمّ التّاء و فتح الرّاء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
بنام او که جان را جان است و دل را عیان است،
بنام او که یاد او زینت زبانهاست و مهر او راحت روانست،
بنام او که وصال او بدو عالم ارزانست، و هر چه نه اوست همه عین تاوانست، و هر چه نه یاد او تخم غمانست
بنام او که وجود او را علّت نه،
صنع او را حیلت نه،
اوّلیت او را بدایت نه، آخریت او را نهایت نه.
در حکم او ریبت نه، در امر او شبهت نه.
در قدر او ذلّت نه، در وجود او قلّت نه.
هر چه کند کس را برو حجّت نه،
و او را بهیچ چیز و هیچ کس حاجت نه.
بنام او که هر چه خواهد تواند و هر چه تواند داند.
یکی را بخواند یکی را براند،
بهیچ حکم درنماند.
نه کس باو ماند. نه او بکس ماند،
این معنی یقین داند او که: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ برخواند.

پیر طریقت (خواجه عبدالله الانصاري) گفت:
الهی تو آنی که از احاطت اوهام بیرونی،
و از ادراك عقول مصونی.
نه محاط ظنونی نه مدرك عیونی.
کارساز هر مفتون و فرح‌رسان هر محزونی.
در حکم بی‌چرا و در ذات بی‌چند و در صفات بی‌چونی.

جمالك جلّ عن درك العيون
و قدرك فات تصوير الظنون
و خامرنی لخمر هواك سكر
فلا اصحو الی يوم المنون
تو لاله سرخ و لؤلؤ مكنونی
من مجنونم، تو ليلی مجنونی
تو مشتريان با بضاعت داری
با مشتريان بی‌بضاعت چونی

الم الف بلاءنا
من عرف كبريائنا و لزم بابنا،
من شهد جمالنا و مكن من قربتنا،
من اقام علی خدمتنا،
هر كه جلال و عظمت ما و كبرياء عزت ما بشناخت او از بلاء ما روی نگرداند،
هر كه جمال و لطف ما بر نقطه دل او تجلّی كرد از درگاه ما روی نتابد و يك لحظه از صحبت ما نشكيبد.
هر كه امروز در خدمت ما خو كرد
فردا او را از قربت و وصلت خود بی‌بهره نگردانيم.
ای جوانمرد، دل با توحيد او سپار و جان با عشق و محبت او پرداز و بغير او التفات مكن، كه هر كه بغير او باز نگرد تيغ غيرت دمار از جان او برآرد،
و هر كه از بلاء او بنالد در دعوی دوستی درست نيايد.
**
مردی بود در عهد پيشين مهتری از سلاطين دين.
او را عامر بن عبد القيس ميگفتند چنين ميآيد كه در نماز نافله پايهای او خون سياه بگرفت، گفتند پايها ببر تا اين فساد زيادت نشود.
گفت پسر عبد القيس كه باشد كه او را با اختيار حق اختياری بود.
پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان كرد، گفت: پادشاها، گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن از خدمت نميدارم.

پای می‌ببرم تا از خدمت باز نمانم.
آن گه گفت کسی را بخوانید تا آیتی از قرآن بخواند، چون بینید که در وجد و سماع حال بر ما بگردد شما بکار خود مشغول باشید، پایها از وی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع قرآن چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت، پس چون مقری خاموش شد و شیخ بحال خود باز آمد گفت: این پای بریده بگلاب بشوئید و بمشك و كافور معطّر کنید که بر درگاه خدمت هرگز بر بیوفایی گامی ننهاده است.
لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ
قبل اینجا ازلست و بعد ابد است،
و معنی آنست که الامر الازلیّ للّه و الامر الأبدیّ للّه، لانّ الربّ الازلیّ و السیّد الأبدی اللّه.
در ازل و ابد خدا است که یگانه و یکتا است.
در امر بی‌نهایت و در علم بی‌غایت و در حکم بی‌چراست،
از کی پیش و پیش از جا بجاست.
پیش از ما در ازل ما را بود و بی ما در ابد بهره ماست.
این آن رمز است که شب معراج با مهتر عالم (صلي الله عليه وسلم) گفت:
«یا محمد کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل.
پیر طریقت گفت: بقرب می‌نگر تا انس زاید.
بعظمت می‌نگر تا حرمت فزاید،
میان این و آن منتظر می‌باش تا سبق عنایت خود چه نماید،
لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ
جای دیگر گفت: أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ
عالم خلق را نهایت پیداست و عالم امر را نهایت نیست.
عالم خلق جائز الزوال آمد و عالم امر واجب الدوام است و تا مرد از عالم خلق درنگذرد روا نبود که بعالم امر رسد از نهاد خود متعرّی باید شد و نسبت خلقیت از فطرت معرفت باز باید برید.
اگر میخواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی برخاستن و از نسبت ظلومی و جهولی باز بریدن نتوان الّا بدرنگی و روزگاری، هم چنان که بوقت درآمدن درنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد. چنان که نطفه مدتی باز دارند تا علقه گردد.

و آن گه آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود،
همچنین از مضغه تا بعظام و از عظـام تـا بـه لحـم، آن گـه مـدتی دیگـرش بدارند تا در روش آید.
هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود برمیخیزد بـامر حـق آشـنا میشـود چون از صفات خود بتمامی درگذشت شایسته امر شد و بحد بلوغ رجولیّت رسید. آن گه این رقم بر وی زنند که: من المؤمنین رجال،
وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ
اليوم ترح و غدا فرح،
اليوم عبرة و غدا حيرة،
اليوم اسف و غدا لطف،
اليوم بكاء و غدا لقاء.
هر چند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عناهمه درد است و اندوه، همه حسرت و سوز، اما آن اندوه و سـوز را بجـان و دل خریدارنـد و هـر چه معلوم ایشانست فداء آن درد میکنند چنان که آن جوانمرد گفته:
اکنون باری بنقد در دی دارم
کان درد بصد هزار درمان ندهم
داود پیغامبر (علیه السلام) چون آن زلّـت صـغیره از وی برفـت و از حـق بدو عتاب آمد تا زنده بود سر بـر آسـمان نداشـت و یـك سـاعت از تضـرع نیاسود، با این همه خوش میگفت:
"الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست.
الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینه من بنه تا هرگـز ازیـن درد خـالی نباشم."
ای مسکین، تو همیشه بی‌درد بوده‌ای، از سوز درد زدگان خبر نـداری، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده‌ای:
من گریه بخنده در همـی‌پیونـدم پنهـان گـریم بآشـکارا خنـدم
ای دوسـت گمـان مبـر کـه مـن خرسـندم آگاه نه‌ای که چـون نیازومنـدم
پیر طریقت گفت: الهـی نصـیب ایـن بیچـاره از ایـن کـار همـه درد اسـت، مبارك باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آن کس کـه ازیـن درد فرد است، حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ،
در خبر است که فردا در انجمن رستاخیز و عرصه عظمی دنیا را بیارند بصورت پیر زنی آراسته گوید: بار خدایا امروز مرا جزای کمتر بندهای کن از بندگان خود. از درگاه عزّت و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بنده خود را چون تویی جزاء وی دهم. آن گه گوید: کونی ترابا خاك گرد و نیست شو.
چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید.
و گفتهاند طالبان دنیا سه گروهاند:

- گروهی دنیا از وجه حرام جمع کنند هر چون که دست رسد بغصب و قهر بخود میکشند و از سرانجام و عاقبت آن نیندیشند ایشان اهل عقاباند و سزای عذاب. مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: کسی که دنیای حلال جمع کند از بهر تفاخر و تکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی اعراض کند و در قیامت با وی بخشم بود او که دنیای حلال طلب کرد، بر نیّت تفاخر، حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟
- گروه دوم دنیا بدست آرند از وجه مباح چون کسب و تجارات و وجوه معاملات ایشان اهل حساباند در مشیّت حق، و در خبر است که: من نوقش فی الحساب عذب.
- گروه سوم از دنیا بسدّ جوعت و ستر عورت قناعت کنند

مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت:
«لیس لابن آدم حق فیما سوی هذه الخصال

- بیت یسکنه
- و ثوب یواری عورته
- و جرف الخبز و الماء»

یعنی کسر الخبز ایشان را نه حساب است و نه عتاب،
اگر عورت نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند و بر مراد حق میروند.
مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: ایشانند که چون سر از خاك برکنند

رویهای ایشان چون ماه شب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوند ایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلك فی قوله تعالی وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ،

- فریق منهم اهل الوصلة
- و فریق منهم اهل الفرقة،
- فریق للجنّة و المنّة
- و فریق للعذاب و المحنة،
- فریق للفراق و فریق للتلاق.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ،
میگوید دوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیره قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تحمید (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ).
فرمان آید بداود پیغامبر (علیه السلام) که: یا داود بآن نغمت داودی و صوت شورانگیز و آواز دل‌ربای که ترا داده‌ام زبور برخوان،
یا اسرافیل تو قرآن برخوان
یا موسی تو تورات برخوان
یا عیسی تو انجیل برخوان،
ای درخت طوبی بتسبیح و تقدیس ما آواز خود بگشای،
ای ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید و دوستان را استقبال کنید.
ای تلهای مشك اذفر و کافور معنبر بر سر مشتاقان ما نثار شوید،
ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طرب کنید در حظیره قدس و خلوتگاه انس بنازید و سر ببالین انس باز نهید،
ای مستان مجلس مشاهدت،
ای مخموران خمر عشق،
ای عاشقان سوخته سحرگاهان در رکوع و سجود جوی خون از دیده‌ها روان کرده، و دلها بامید وصال ما تسکین داده، گاه آمد که در مشاهده ما بیاسائید، بار غم از خود فرو نهید و بشادی دم زنید،
ای طالبان بنازید که نقد نزدیك است.

ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیك است.
ای تشنگان صبر کنید که چشمه نزدیك است.
ای غریبان شاد زیید که میزبان نزدیك است.
ای دوستجویان خوش باشید که اجابت نزدیك است.
ای مشتاقان طرب کنید که دیدار نزدیك است.
فیکشف الحجاب و یتجلّی لهم تبارك و تعالی فی روضة من ریاض الجنّة، و یقول: انا الذی صدقتکم و عدی و اتممت علیکم نعمتی، فهذا محل کرامتی فسلونی.
پیر طریقت در مناجات گفت:
ای خداوندی که در دل دوستانت نور عنایت پیداست،
جانها در آرزوی وصالت حیران و شیداست،
چون تو مولی کر است؟ چون تو دوست کجاست؟
هر چه دادی نشانست و آئین فرداست.
آنچه یافتیم پیغامست و خلعت برجاست.
الهی نشانت بیقراری دل و غارت جانست،
خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چونست:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد
یا رب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

2

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ {20}
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ {21}

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
وَأَلْوَانِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ {22}
وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ {23}
وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ {24}
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً
مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ {25}
وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ {26}
وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ الْمَثَلُ
الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {27}
ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ ۖ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
أَنْفُسَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ {28}

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ۖ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ {29}

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ {30}

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ {31}

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ {32}

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ {33}

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ ۚ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ {34}

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ {35}

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ {36}

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ {37}

2 النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ و از نشانه‌های او آنست که بیافرید شما را از خاکی
ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ پس اکنون شما مردمانید
تَنْتَشِرُونَ (20) می‌پراکنید و پراکنده می‌زیید.
وَ مِنْ آياتِهِ و از نشانه‌های اوست
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً که بیافرید شما را هم از شما جفتانی،
لِتَسْكُنُوا إِلَيْها تا با ایشان آرامید
وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً و میان شما مهری ساخت و مهربانی،
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ در آن نشانه‌های است،
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (21) گروهی را که دراندیشند.
وَ مِنْ آياتِهِ و نشانه‌های اوست
خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ آفرینش آسمانها و زمین
وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ و اختلاف زبانهای شما و گوناگون رنگهای شما.
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ (22) درین نشانه‌های است جهانیان را.
وَ مِنْ آياتِهِ و از نشانهای اوست
مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ خفتن شما بشب و روز
وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ و جستن شما از روزی او و بخشیده او
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (23) در آن نشانه‌های است ایشان را که بشنوند.
وَ مِنْ آياتِهِ و از نشانهای توانایی و یگانگی اوست
يُرِيكُمُ الْبَرْقَ که مینماید شما را درخش
خَوْفاً وَ طَمَعاً بیم و امید را

وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً و فرو ميفرستد از آسمان آبى
فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها تا زنده ميكند بآن زمين را پس مرگ آن
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (24) در آن نشانه‌هاى است ايشان را كه دريابند.
وَ مِنْ آياتِهِ و از نشانه‌هاى اوست
أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ كه آسمان و زمين مى‌پايد ايستاده بفرمان او
ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً پس آن گه كه خواند شما را يك خواندن
مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (25) آن گه شما مى‌بيرون آئيد از زمين.
وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و او راست هر چه در آسمانها و زمينها كس است
كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (26) همه او را بفرمان است.
وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اوست كه آفريده مى‌آرد از آغاز و آن را زنده كند باز،
وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ و آن بر وى آسانست
وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى و او راست آن صفت برترى و يگانگى
فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ در آسمانها و زمين
وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (27) و اوست آن تواناى دانا.
ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مثلى زد شما را
مِنْ أَنْفُسِكُمْ هم از شما
هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ شما را از بردگان شما هيچ انباز هست
فِي ما رَزَقْناكُمْ در آن كه من شما را دادم از مال دنيا،
فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ كه شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشيد يكسان
تَخافُونَهُمْ تا بترسيد از بندگان خويش
كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ چنان كه آزاد ترسد از انباز آزاد
كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (28) چنين گشاده و روشن سخنان خويش ميفرستيم ايشان را كه دريابند.
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، و ستمكاران بر پى دل آورد و خرد

پرستیدن خود می‌روند بنادانی
فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ پس كیست كه راه نماید گم كرده اللّٰه را
وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (29) و ایشان را فریادرسی و راه‌نمایی نیست.
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ آهنگ خویش و روی خویش راست دار دین را
حَنِيفاً پاك و یكتاگوی
فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها نهاد خدای كه مردمان را بر ان نهاد و آن آفرینش كه ایشان را بآن آفرید،
لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ جدا كردن و بگردانیدن نیست دین خدای را
ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ دین اسلام است دین پاك و كیش راست و بپای
وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (30) لكن بیشتر مردمان نمیدانند.
مُنِيبِينَ إِلَيْهِ روی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با گردیدگان بدل با اللّٰه
وَ اتَّقُوهُ و بترسید از خشم او
وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ و نماز بپای دارید،
وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (31) و از انباز جویندگان میباشید اللّٰه را.
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ مباش از ایشان كه از دین خود جدا شدند
وَ كانُوا شِيَعاً و جوك جوك گشتند پراكنده در دین،
كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (32) هر جوكی بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست از پسندیده خود شاداند و خرم.
وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ و هر گاه كه بمردمان رسد گزندی و رنجی
دَعَوْا رَبَّهُمْ خوانند خداوند خویش را
مُنِيبِينَ إِلَيْهِ بازو گشته بدل
ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً پس، آن گه كه بچشاند ایشان را بخشایشی از خویشتن
إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (33) آن گه گروهی از ایشان با خداوند خود انباز می‌آورند و آزادی بر اسباب میسازند.
لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ تا بآن نعمت كه ایشان را دادیم و فرج كه نمودیم كافر می‌شوند
فَتَمَتَّعُوا گوی برخورید و روزگار فرا سر برید،
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (34) آری آگاه شوید.

أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً یا بر ایشان نامه فرستادیم که آن را بحجّت گیرند
فَهُوَ يَتَكَلَّمُ که آن نامه می سخن گوید و می‌گواهی دهد،
بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (35) که آن انبازی که ایشان میگویند خدای را راست است یا چنان است.
وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً و هر گه که بچشانیم مردمان را بخشایشی
فَرِحُوا بِها شاد شوند بآن
وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بایشان رسد بدی
بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد
إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ (36) ایشان نومید می‌باشند.
أَ وَ لَمْ يَرَوْا نمی‌بینند
أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ که اللَّه فراخ میگستراند روزی او را که خواهد
وَ يَقْدِرُ و باندازه فرو میگیرد
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (37) در آن نشانه‌هایی است ایشان را که بگروند.

النوبة الثانية

قوله تعالی:
وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ای خلقکم فی اصل الانشاء من تراب، لانّکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، و اذا کان الاصل ترابا فالفرع کذلك.
و قیل تقدیره خلق ایّاکم من تراب فحذف المضاف
ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ آدمیّون عقلاء، ناطقون
تَنْتَشِرُونَ، تتصرّفون فیما فیه قوام معاشکم، و فیه تقریب ما بین کونه ترابا و بین کونه بشرا علی وجه التعجب و لیس ثمّ لتراخی الزمان انّما هو متعلق بالاخبار و فی بعض الآثار: انّ اللَّه سبحانه لمّا اراد ان یخلق آدم بعث جبرئیل لیأخذ من الارض قبضة،
فلمّا نزل الی الارض قالت له الارض: اسئلك بالّذی ارسلك الیّ ان لا تأخذ منّی الیوم شیئا یکون فیه غدا للنّار نصیب، فترکها و رجع.
فارسل اللَّه سبحانه میکائیل. فقالت له الارض مثل قولها لجبرئیل فرجع و لم یأخذ منها.

و كذلك بعث اسرافيل فقالت له مثل ذلك، فرجع و لم يأخذ منها.
فبعث اللَّه سبحانه عزرائيل و هو ملك الموت فقالت له الارض مثل ذلك، فقال الذى ارسلنى احق ان اطيعه منك، فاخذ من وجه الارض من طيّبها و خبيثها، و سهلها و وعرها، قبضة. فعجّت الارض الى اللَّه سبحانه، فوعدها بان يعيد اليها ما اخذ منها اطيب ممّا كان.
فمن هاهنا امر بالدفن، مع الطيب و الحنوط.
فامر اللَّه سبحانه حتى صبّ عليه من ماء بحر تحت العرش يقال له بحر الاحزان، فلذلك لا يتم لابن آدم سرور يوم و لا يخلو من وحشة.
و انشد بعضهم لابى القاسم المغربى:

خلقت من التراب فصرت شخصا — بصيرا بالسّؤال و بالجواب
وعدت الى التّراب فصرت فيه — كانك ما برحت من التراب

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً، قيل المراد به آدم و حوّا لانّها خلقت من ضلعه،
و قيل المراد به النّساء، خلقن من نطف الرجال.
و قيل معناه خلق لكم من جنسكم و من مثل خلقتكم ازواجا، و لم يجعلهن من الجنّ لِتَسْكُنُوا إِلَيْها.
و انّما قال ذلك لانّ استيناس الجنس بالجنس اكثر من استيناسه بغير جنسه.
نظيره قوله: وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها،
و قوله وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها.
... وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً يودّ الرجل زوجته و المرأة زوجها وَ رَحْمَةً يعطف كلّ واحد منهما على صاحبه.
روى انّ رجلا اتى النبىّ (صلي الله عليه وسلم) فقال: يا نبىّ اللَّه لقد عجبت من امر و انّه لعجب انّ الرجل ليتزوّج المرأة و ما رآها و ما رأته قط حتى اذا ابتنى بها اصبحا و ما شىء احبّ الى احدهما من الآخر فقال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.
و قيل مودّة ايّام الشباب و رحمة ايّام المشيب،
و فى الخبر المقت من اللَّه و الفرك من الشيطان.
قال ابن عباس: المودّة للكبير و الرحمة للصغير.

و قال مجاهد المودّة الجماع و الرحمة الولد.
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ اى انّ فيما فعل اللّه من ذلك لدلائل و شواهد على وحدانية اللّه و قدرته على ما يشاء،
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، فيعلمون انّ قوام الدّنيا بوقوع التناسل فيها.
وَ مِنْ آياتِهِ، الدّالة على وحدانيته و ربوبيّته
خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ على الهيئة التي خلقهما عليها رفع السّماء فى الهواء من غير عمد و بسط الارض على وجه الماء و اثقاله ايّاها بالرواسى من الجبال و كذلك خلقه اللغات المختلفة و الاصوات المتغايرة و قسمته ذلك بين الامم فى الاقطار المتباعدة.
روى عن وهب قال: جميع الالسنة اثنان و سبعون (72) لسانا:

- منها فى ولد سام تسعة عشر (19) لسانا
- و فى ولد حام سبعة عشر (17) لسانا
- و فى ولد يافث ستة و ثلاثون (36) لسانا

و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم و ليتميّز الاشخاص بعضها من بعض.
و قيل فى الالوان المختلفة قولان:

- احدهما يريد به البياض و السّواد و الادمة و الشقرة و غيرها،
- و الثانى انه خلقهم جميعا على صورة واحدة، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره، مع كثرتهم، بل يعرف كل واحد بما خصّه اللّه به.

و لو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كلّ واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك و هم كلّهم بنو اب واحد و امّ واحدة.
... إِنَّ فِي ذلِكَ اى فى جميع ما خلقه اللّه و فصّله من ذلك،
لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ من الانس و الجن،
و قرأ حفص لِلْعالِمِينَ بكسر اللام، و انّما خصّ اهل العلم لانّهم مخصوصون بمعرفة الدقائق.
وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ،
المنام مفعلة من النوم كالمسغبة و المرحمة على وزن المقام، و تأويل الآية: منامكم باللّيل و ابتغاؤكم من فضله بالنّهار،

و قد يقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق باللّيل لكنّه نادر و الحكم للاغلب الاكثر.
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اى ينتفعون بسمعه.
وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ، يعنى ان يريكم البرق، فحذف إِنَّ لدلالة الكلام عليه،
خَوْفاً للمسافر من الصواعق
وَ طَمَعاً للمقيم فى المطر.
و قيل خَوْفاً من السيل و الطوفان و الغرق،
وَ طَمَعاً فى المطر النافع،
و هما منصوبان لنزع اللّام عنهما، تقديره للخوف و للطمع،
وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ، اى من السحاب مطرا
فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها و دروسها
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عن اللَّه حججه و ادلّته.
وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ، يعنى ثباتهما قائمتين بلا عمد بامره لهما بالقيام،
و قيل بفعله.
قال ابن مسعود قامتا على غير عمد بامره،
ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً قيل هذا وقف تام.
ثم ابتدأ فقال: مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ
فيه تقديم و تأخير: يعنى اذا انتم تخرجون من الارض.
قال ابن عباس تخرجون من القبور.
و قيل الوقف عند قوله من الارض يعنى دعاكم و انتم فى الارض، اى فى القبور و الدّعوة فى الآية هى النفخ فى الصور، كذلك قوله: يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلى شَيْءٍ نُكُرٍ.
وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ من الملائكة و من فى الْأَرْضِ من الانس و الجن
كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ، اى مطيعون. و هذه الطاعة ليست بطاعة العبادة، انّما هى طاعة الظهور من العدم اذ قال المكوّن عزّ جلاله كونوا فكانوا.
و قيل هى طاعة ارادة لا طاعة عبادة، اى خلقهم على ما ارادوهم منقادون لما يريده بهم من حياة و موت و بعث و صحّة و سقم و عزّ و ذلّ.
و قيل كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ اى قائمون فى القيامة

و قيل قانِتُونَ، اى مصلّون فيكون المراد به المؤمنين.
وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ فى الدنيا ثُمَّ يُعِيدُهُ هم فى الآخرة وَ هُوَ أَهْوَنُ.
فيه قولان:

- احدهما، و هو هيّن عَلَيْهِ فيكون افعل بمعنى: فعيل، كقوله: اللَّهِ أَكْبَرُ بمعنى الكبير.
- و الثانى ان الاعادة اهون عليه فى تقديركم و زعمكم.

و قيل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ، اى على الخلق يقولون بصيحة واحدة، فيكون اهون عليهم من ان يكونوا نطفا ثم علقا ثم مضغا الى ان يصيروا رجالا و نساء.
...
قوله: وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى‏، مفسران اين سخن را دو معنى گفته‌اند

- يكى آنست كه له الصفة الاعلى، مثل بمعنى صفت است، چنان كه: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ. و قال تعالى: مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ، اى صفتهم، و پارسى مثل سان است. ميگويد: او را است صفت وحدانيّت و فردانيّت يكتايى و يگانگى و بى همتايى او را صفات ذات است، و برترين همه صفات است. كس را با وى در آن انبازى نه و چنو هيچكس و هيچ چيز نه. ابن عباس از اينجا گفت در تفسير اين كلمات: هى انّه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ‏ءٌ. و قيل هى انّه: لا إِلهَ إِلَّا هُوَ. و قيل هى الاحياء و الاماتة لا يشاركه فيها احد.
- معنى ديگر آنست كه اين سخن بساط آيت است كه بر عقب مى‌آيد و بساط آن مثل كه زد.

تأويل آنست كه: لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى‏ اذ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ او راست مثل برترين و سان بلندترين در آن مثل كه زد شما را هم از شما،
هَلْ لَكُمْ يا معشر من اشرك بالله
مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ من عبيد و اماء
مِنْ شُرَكاءَ فِي ما اعطيناكموه حتى تستووا فيه فلا تجعلوا بعض خلقى شريكا لى فى الالهة فانّى اعلى مثلا و اجلّ قدرا تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا.
و معنى. تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ اى تخافون ان يقاسمكم عبيدكم المال كما تخافون نظراءكم و امثالكم من الاحرار.

حاصل این مثل آنست که چون در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال و ملك انبازی بود.
وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى و هو بالتقديس اولى.
پس اللَّه تعالى که در قدر و پاکی خویش از شما برتر است اولى‌تر که از انبازی بندگان خویش پاك بود و منزّه
كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ نبيّن كما بيّنت هذا المثل
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ يتدبّرون فى ضرب الامثال.
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ يعنى ليس لهم فى الاشراك باللّه شبهة لكنّهم بنوا الامر فيه على الجهل و هوى النفس،
فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ، اى اضلّه اللَّه
وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ ما نعين يمنعونهم من عذاب اللَّه الذى ينزله بهم لكفرهم و شركهم درين آيت اثبات اضلال از خداوند است جلّ جلاله و ببعضى آيات اثبات ضلال از بنده است، و ذلك فى قوله تعالى قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ قدريان منكراند مر اضلال را از خداوند عزّ و جلّ و گويند همه از بنده است، و جبريان منكراند مر ضلال را از بنده كه ايشان بنده را اختيار نگويند و گويند همه از اللَّه است جلّ جلاله و اهل سنّت هر دو اثبات كنند اضلال از خداوند عزّ و جلّ و اختيار ضلال از بنده.
و هر چه در قرآن ذكر اضلال و ضلالست همه برين قاعده است كه ياد كرديم.
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً، يعنى اقم قصدك، كقول ابرهيم (عليه السلام): إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ و كقوله عزّ و جلّ:
وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ و كقوله: لِكُلٍّ وِجْهَةٌ.
و الحنيف اسم للمسلم الموحد،
و الحنفاء المسلمون الموحدون
و الحنيفية ملّة الاسلام
و قيل الحنيف المستقيم
يقال رجل حنيف و دين حنيف اى مستقيم
و انتصب حنيفا على الحال.
و معنى الآية: اقم على الدين المستقيم، فطرة اللَّه، نصب على الاغراء اى الزم فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها

فطرت را دو معنی است

- یکی خلقت، کقوله: فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ، ای خلق السماوات و الارض، الذی فطرنی. ای خلقنی، فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ای خلقكم، فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ خالقها و مبدءها. و منه سمّی الفطير من الخمير،
- دیگر معنی فطرت ملّت است: کیش و منه قول رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) للبراء بن عازب فی الحديث الصحيح حين علمه الدعاء عند النوم ان مت مت على الفطرة ای على دين الاسلام و الملّة الحنيفية.

اگر گوئیم فطرت اینجا بمعنی دین اسلام است پس ناس اینجا مسلمانان‌اند بر خصوص، لقوله عزّ و جلّ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ یعنی للمسلمین،

و معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر پی آن رو،

آن دین که مسلمانان را در ازل بر آن آفرید و بفضل خود ایشان را بآن دین گرامی کرد.

آن گه گفت: لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ای لا تبديل لدين اللَّه،

بلفظ خبر است و بمعنی نهی،

ای الزموا دين اللَّه و اتّبعوا و لا تبدّلوا التوحيد بالشرك

ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ المستقيم،

و محتمل است که هم برین قول ناس بر عموم مردم نهند، و معنی آنست که الزموا دين اللَّه و ملّته التي خلق الخلق على ان يدعوهم اليها، کقوله: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی الّا لآمرهم ان يعبدون ثمّ حقّق ذلك بقوله: وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

و اگر گوئیم، فطرت بمعنی خلقت است، فِطْرَتَ اللَّهِ منصوب اس ت بر مصدر، ای فطر فطرة اللَّه، ای خلقة اللَّه التي خلق الناس عليها، و این فطرت آن عهد است که روز میثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى. اکنون هر فرزند که درین عالم بوجود آید بر حکم آن اقرار اوّل آید و مقرّ باشد که او را صانعی و مدبّری است و اگر چه او را بنامی دیگر میخواند یا غیر او را می‌پرستد در اصل صانع خلاف نیست. و لهذا قال تعالى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ،

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ،
و قالوا ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى.
و فى الخبر ما روى ابو هريرة قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): من يولد يولد على الفطرة فابواه يهوّدانه او ينصّرانه كما تنتجون البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء حتى تكونوا انتم تجدعونها،
قالوا يا رسول اللَّه أ فرأيت من يموت و هو صغير؟
قال: اللَّه اعلم بما كانوا عاملين، ثم قرأ ابو هريرة اقرؤا ان شئتم: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها
قال المحقّقون من اهل العلم و السنّة قوله: من يولد يولد على الفطرة يعنى على العهد الذى اخذ اللَّه عليهم بقوله: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى و كل مولود فى العالم على ذلك الاقرار. و هو الحنيفيّة التي وقعت الخلقة عليها و ان عبد غيره و لكن لا عبرة بالايمان الفطرى فى احكام الدنيا و انّما يعتبر الايمان الشرعى المأمور به المكتسب بالارادة و الفعل. الا ترى انّه يقول: فابواه يهودانه فهو مع وجود الايمان الفطرىّ فيه محكوم له بحكم ابويه الكافرين.
و هذا معنى قوله (صلي الله عليه وسلم): يقول اللَّه تعالى انى خلقت عبادى حنفاء فاحتالتهم الشياطين عن دينهم.
و قال عبد اللَّه بن المبارك: فى قوله (صلي الله عليه وسلم) كل مولود يولد على الفطرة قال على الخلقة التي جبل عليها فى علم اللَّه تعالى من سعادة او شقاوة، فكل منهم صائر فى العاقبة الى ما فطر عليها و عامل فى الدّنيا بالعمل المشاكل لها. فمن علم انّه يكون سعيدا اراد سعادته و اخبر عن سعادته و خلقه فى حكمه سعيدا، و من علم شقاوته اراد ان يكون شقيّا و اخبر عن شقاوته و خلقه فى حكمه شقيا.
ثم قال: لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ اى ما جبل عليه الانسان من السعادة و الشقاوة لا يتبدّل فلا يصير السعيد شقيّا و لا الشقىّ سعيدا.
و قيل لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، اى لا يقدر أحد أن يغيّر هذه الخلقة.
و قيل هو نهى عن الخصاء و غيره، اى لا تغيير لخلق اللَّه من البهائم، بالخصاء و بتك الآذان و نحوه.
ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ المستقيم الذى لا عوج فيه
وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ و هم الكفار لاعراضهم عن الدلائل الدّالّة عليه

و الشواهد الشّاهدة له.
مُنِيبِينَ إِلَيْهِ منصوب على الحال، اى اقم وجهك انت و امّتك منيبين اليه لانّ مخاطبة النبى (صلي الله عليه وسلم) يدخل معه فيها الامّة كما قال: يا ايها النبى اذا طلقتم النساء منيبين اليه، اى راجعين اليه بالتوبة مقبلين اليه بالطاعة،
وَ اتَّقُوهُ اى اتقوا مخالفته
وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ ادّوها فى اوقاتها على شرائطها و حقوقها
وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
مِنَ الَّذِينَ بدل من المشركين
فَرَّقُوا دِينَهُمْ حمزة و كسايى فارقوا خوانند بالف، اى فارقوا دينهم، و هم اليهود و النصارى و طوائف اهل الشرك.
معنى آنست كه از مشركان مباشيد ايشان كه از دين خويش جدا شدند و با دين بنمانند و اگر: فَرَّقُوا دِينَهُمْ خوانى، بر قراءت باقى، مراد باين اصحاب اهواءاند و اهل بدعت.
ميگويد از ايشان مباشيد كه دين خويش پاره پاره كردند بپاره‌اى بگرويدند و بپاره‌اى نگرويدند، پاره‌اى بپذيرفتند و پاره‌اى نپذيرفتند.
همانست كه جاى ديگر گفت: أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ وَ كانُوا شِيَعاً، اى صاروا فرقا.
و اصل الشيعة المعاونة،
يقال شيّع نارك: اى ، ضع عليها حطبا دقاقا تحت الحطب الغلاظ،
كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ راضون بما عندهم.
و قيل كما انّ المؤمنين فرحون بتوحيد اللَّه فهولاء الذين فرّقوا دينهم فرحون بالدّنيا.
عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) لعائشة:
«يا عائشة انّ الذين فارقوا دينهم و كانوا شيعا هم اهل البدع و الضلالة من هذه الامّة،
يا عائشة انّ لكلّ صاحب ذنب توبة الّا صاحب البدع و الاهواء ليست لهم توبة، انا منهم برى و هم منّى براء».
و عن انس بن مالك قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): ان اللَّه حجز التوبة عن كل صاحب بدعة.

قال الاوزاعى: الذنوب اربعة:

- فذنب يأتيه صاحبه بجهالة،
- و ذنب يأتيه و هو يعرفه فليستغفر،
- و ذنب يصرّ عليه،
- و ذنب بدين اللَّه به، فهذا اعظمها ثم الذى يصرّ عليه

قال ابو حاتم يعنى بالذنب الذى يدين اللَّه به البدعة.

و عن ايّوب السختيانى قال ما ازداد صاحب بدعة اجتهادا الّا ازداد من اللَّه بعدا.

و عن ابى هريرة قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): يجيء قوم يميتون السنة و يدغلون فى الدين، فعلى اولئك لعنة اللَّه و لعنة اللاعنين، و الملائكة و الناس اجمعين.

وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ يعنى اهل مكة

ضُرٌّ سوء من الجوع و القحط و احتباس المطر و غير ذلك من انواع البلاء

دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ تائبين مقبلين بالدعاء اليه و تركوا الاصنام لعلمهم انّه لا فرج عندها و لا يقدر على كشف ذلك عنهم غير اللَّه

ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ اى من عنده، رحمة عافية من الضّر النازل بهم

إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ يعودون الى الشرك.

و قيل الناس عام فى المؤمنين و المشركين و اذا فريق هم المشركون.

لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ هذه الّلام تسمى لام العاقبة، و قيل لام الامر، و المراد به التقريع و التهديد. كقوله: اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ، و كذلك فَتَمَتَّعُوا امر تهديد و وعيد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ عاقبة امركم،

أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً السلطان هاهنا الكتاب قوله

يَتَكَلَّمُ اى يتكلّم به، كقول القائل هذا الكتاب يشهد على فضل مصنّفه، و يتكلّم بفضله. و منه قوله تعالى: سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ يعنى القرآن.

و قيل التكلّم هاهنا مجاز و المراد به البيان كقوله: هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اى يبيّن لكم ما عملتموه على الحقيقة، و منه قول الشاعر:

وعظتك اجداث صمت و نعتك ازمنة خفت

وارتك قبرك فى القبور و انت حيّ لا تمت

وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً، غنى و صحة و غيثا و خصبا،

فَرِحُوا بِها فرح البطر
وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ جدب و قحط
إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ، ييأسون من رحمة اللّٰه و هذا خلاف وصف المؤمن، فانّ المؤمن يشكر اللَّه عند النعمة و يرجو ربّه عند الشدّة
قرأ بصرى و الكسائى يَقْنَطُونَ بكسر النون و الباقون بفتحها من قنط.
أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ يعنى ا و لم يعلموا انّ اللَّه قسم المعيشة بين الخلائق و هو الفعّال لما يريد يوسع الرزق لمن يشاء من عباده امتحانا الهم بالسّرّاء و الشكر عليها و يضيقه لمن يشاء من خلقه امتحانا لهم بالضّرّاء و الصبر عليها ليستخرج منهم بذلك معلومة من الشكر و الكفران و الصبر و الجزع،
إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، اى انّ فيما فعل اللَّه من ذلك لدلالات صادقة و شواهد واضحة لمن صدق بحجج اللّٰه و اقرّ بها اذا عاينها و رءاها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى:
وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ الآية، اى فرزند آدم اگر ميخواهى كه آيات و رايات وحدانيّت اللَّه بدانى و علامات فردانيت وى بشناسى، چشم عبرت باز كن، ديده عقل بگشاى، در عالم نفس خويش جولانى كن، باصل خلقت خويش نظرى كن، مشتى خاك بودى نهادى تاريك در ظلمت نكرت خود بمانده، در تاريكى صفات متحيّر شده، همى از آسمان اسرار باران انوار باريدن گرفت كه: ثم رش عليهم من نوره.
آن خاك عبهر گشت و آن سنگ گوهر شد،
آن نهاد كثيف باين پيوند لطيف عزيز شد،
خاك پاك شد، ظلمت نور شد،
آرى آراينده و نگارنده مائيم آن را كه خواهيم بنور خود بيارائيم،
بهشت بدوستان آرائيم و دوستان را بدل آرائيم
و دل را بنور خود آرائيم،
اين بآن كنيم تا اگر بلاشه ادبار خود بسرادقات عزّت ما نرسيد بپرتو اقبال نور جلال ما بما رسيد.
پيرى را پرسيدند كه آن نور را چه نشان است؟
گفت نشانش آنست كه بنده بآن نور حق را جلّ جلاله نادر يافته بشناسد،

نادیده دوست دارد، از کار و یاد خود با کار و یاد او پردازد،
آرام و قرارش در کوی او بود،
راز و نازش همه با دوستان او بود،
بروز در کار دین. بشب در خمار بشریّت یقین بود،
بروز با خلق بخلق، بشب با حق بر قدم صدق بود.
وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ دلائل قدرت و شواهد فطرت او جلّ جلاله

- یکی آسمانست که در هوا بقدرت معلّق بداشت و مر آن را ببروج و ستارگان بیاراست و بنگاشت،
- دیگر زمین است که بر سر آب بی‌حجابی بداشت وز آب نگه داشت.
- آسمان بامر خود گردان کرد،
- زمین بجبر و قهر خود بساط و میدان کرد،
- گردش اندر آسمان بامر و جبر او،
- آرام اندر زمین به اسر و قهر او،
- آسمان محدث اندر وی عرض گردش
- زمین محدث، اندر وی صفت آرامش.

این جمله بتقدیر خداوند قدیر پاك دانش.
روزی بیاید که آسمان درنوردند،
بروج فلك فرو گشایند،

- خورشید از مرکز خود درافتد،
- ماه از جاه خود معزول شود،
- جرم منوّر مکوّر گردد،
- حمل را عمل نماند،
- ثور را دور نبود،
- اجزاء جوزا از هم جدا شود،
- سرطان از اوطان خود جدا گردد،
- اسد را در روش سد قهر پیدا آید،
- سنبله از سلسه برون آید،

- خزّان میزان دست از نگه داشت وی بکشند،
- عقرب از سیرابعد و اقرب باز رهد،
- قوس را حرکت وقوس نماند،
- جدی را جری قاصر شود،
- دلو از علو بسفل افتد،
- حوت را قوت بقا نماند.

چون این جمله را بعد از نشر آن طی کنند،

- عزت اهل ایمان آشکارا شود،
- عالم بنور الهی منوّر گردد (اشرقت الارض بنور ربها)،
- فردوس از نقاب بیرون آید،
- بجای ستارگان رویهای مؤمنان بود،
- بجای ماه چهره انبیاء و رسل بود،
- بجای خورشید جهان‌افروز جمال و کمال آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم بود،
- آن روز خبرها عیان گردد،
- وعدها نقد شود،
- ابر لطف باران کرم ریزد.

پیر طریقت گفت: بس نماند که آنچه خبرست عیان شود،
همه آرزوها نقد شود،
و زیادت بی‌کران شود،
خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود،
آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود،
قصّه آب و گل نهان شود،
و دوست ازلی عیان شود،
کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود،
دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود.

...

وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى ای له الصفة العلیا فی الوجود بحق القدم و نعت الکرم و فی الجبروت بنعت العزّ و الجلال و المجد و الجمال.

پنج صفت است که در هفت آسمان و هفت زمین موصوف بآن خداست و در آن صفات یگانه و یکتا و بی‌همتاست:

- اوّل وحدانیّت که حق و صفت اوست و نعت عزّت اوست: وَ إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ یکی است یگانه و یکتا، یکی در ذات و یگانه در صفات و یکتا در سزا، از همه کس جز وز همه چیز جدا، در ذات بی‌شبیه، در قدر بی‌نظیر، در صفات بی‌همتا
- دیگر پاکی از عیب حق و صفت اوست، پاك از زاده و از زاینده، پاك از انباز و یاری‌دهنده، پاك از جفت و هم ماننده، پاك از کاستن و افزودن، و از حال بگشتن و گردیدن، و از کسی بدریافت وی رسیدن. هیچکس را نبینی که نه در وی نقصانی است یا از عیب نشانی، و حق جلّ جلاله از نقصان مقدّس و از عیب منزّه و از آفات بری، صفات او از حدوث و تغیّر و منقصت متعالی. فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ.
- سه دیگر صفت بقا است که حق و نعت خدا است همه فانی گردند و او ماند باقی زنده پاینده جاویدی، پیش از همه زندگان زنده، و از پس همه زندگان پاینده، و بر زندگی و زندگان خداوند. كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ.
- چهارم علوّ و برتری صفت و حق خداوند اکبرست که بقدر از همه براست و بذات و صفات زور است، وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ نه در صفت مشارك، نه در نعت مشابه، نه در ذات بسته آفات، نه در صفات شوب علّات، سبّوح الذّات قدّوس الصفات.
- پنجم قدرت است که در آسمان و زمین اللّٰه را صفت است مخلوق بعضی تواند و بعضی نه، و خالق بر همه چیز قادر است وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً هر چه در عقل محال است، اللّٰه بر آن قادر بر کمال است، و قدرت او بی‌احتیال است، و در قیمومیت بی‌گشتن حال است، و در ملك ایمن از زوال است. و در ذات و نعت جاوید متعال است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً ای اخلص قصدك الی اللّٰه و احفظ عهدك مع اللّٰه و افرد عملك فی سكناتك و حركاتك و جمیع تصرفاتك للّٰه حنیفا مستقیما فی

دینه، مائلا الیه، معرضا عن غیره.
ای مهتر عالم، ای سید ولد آدم، خود را یك سر بما سپار، و قصد و همّت سوی ما دار و دل از خلق و اما پرداز، از تقاضا خاموش و دو گیتی در جنب و ایست ما فراموش. بحکم این خطاب عزّت که با آن مهتر عالم رفته بود شب معراج چون از سدره منتهی قدم در بادیه جبروت نهاد و روی بکعبه خاص خویش آورد و هر چه سرمایه اوّلین و آخرین بود همه را کسوه جمال پوشیده و بر راه او نهاده. سیّد (صلي الله علیه وسلم) بر گذشت و واهیچ چیز ملاطفت نکرد تا لا جرم از جناب جبروت ندا آمد که: ما زاغَ الْبَصَرُ بادب چشم داشت که وا هیچ چیز که دون حق بود ننگرست وَ ما طَغی و بهیچ چیز که وراء حدّ او بود طمع نکرد.
موسی علیه السلام قدم بر طور نهاد از آنچه حدّ بنی اسرائیل بود بقدمی چند برتر آمد دماغ او در طمع أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ بجوش آمد لا جرم بتازیانه لَنْ تَرانِي او را ادب کردند و مهتر عالم را (صلي الله علیه وسلم) بمقامی رسانیدند که گرد قدم او توتیای چشم جبرئیل بود و صفت وی این بود که: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی زیرا که موسی می‌رفت و آن مهتر عالم را می‌بردند. أَسْری بِعَبْدِهِ و هرگز آمده چون آورده نبود، طوبی مر کسی را که در هام راهی حق بود که در یك نفس هزار ساله راه باز برد، شبی کت ما بریم چندان راه ببری که بهزار ماه که خود روی نبری، و الیه الاشارة بقوله: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.
چون خود روی هر قدمی که برگیری ماندەتر شوی، چون ما بریم هر قدمی که برگیری عاشق‌تر شوی، چون خود روی عیاران راهت بزنند، چون ما بریم راهزنان غاشیه تو کشند:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد
چون بدل غاشیه حکم و رضای تو کشم

3

فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ {38}

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ ۖ وَمَا
آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ {39}
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۖ هَلْ مِنْ
شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا
يُشْرِكُونَ {40}
ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ
بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ {41}
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ ۚ
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ {42}
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ۖ
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ {43}
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ {44}
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ {45}

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ {46}
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُواۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ {47}
اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ
يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِۖ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ {48}
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ {49}
فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَاۚ إِنَّ
ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ {50}
وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ {51}
فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا
مُدْبِرِينَ {52}
وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْۖ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ {53}

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۖ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ {54}

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ {55}

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ ۖ فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ {56}

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ {57}

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ {58}

كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ {59}

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ {60}

3 النوبة الاولى

قوله تعالى: فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ حق خويشاوند او را ده
وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ و درويش را و راهگذرى را
ذلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ آن به است ايشان را كه خداى را ميخواهند و پاداش او ميجويند

وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (38) و ايشانند كه پيروز آمدگان جاويداند.
وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً چيزى كه دهيد از ربا
لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النَّاسِ تا بيفزايد در مال مردمان
فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ آن بنزديك خداى بنفزايد
وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ و آنچه بخشيد و دهيد از زكاة
تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ كه بآن خداى را خواهيد و پاداش او
فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (39) ايشان‌اند كه بيكى‌اند باو نايند.
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ اللَّه اوست كه بيافريد شما را
ثُمَّ رَزَقَكُمْ و پس روزى داد شما را
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ و پس ميراند شما را
ثُمَّ يُحْيِيكُمْ و پس زنده كند شما را
هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ كس هست از اين كه انبازان خوانيد شما؟
مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ كه ازين هيچ چيز كند
سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (40) پاكى و بى‌عيبى او را و برترى از آن انبازى كه وى را ميگويند.
ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ آشكارا گشت و فراوان تباهى در دشتها و شهرها
بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ببد كرد دستهاى مردمان
لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا تا بچشاند ايشان را پاداش لختى از آنچه كردند
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (41) تا مگر بازگردند.
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ گوى برويد در زمين
فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ درنگريد چون بود سرانجام ايشان كه ازين پيش بودند
كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (42) كه باللّه مى‌انبازان گرفتند.
فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس آهنگ و روى خود راست دار
لِلدِّينِ الْقَيِّمِ اين دين درست راست پاينده را
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ پيش از آن كه روزى آيد،
لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ روزى كه چون اللَّه آن را آورده بود با پس نبرد
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ (43) آن روز مى‌باز پراكنند در دو راه.
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ هر كه كافر شود گزند كفر او برو

وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً و هر كه نيكى كند
فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (44) خويشتن را مى‌نشستگاه سازد و مى بساط گستراند.
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ تا پاداش دهد ايشان را كه بگرويدند و نيكها كردند
مِنْ فَضْلِهِ از بخشيده خويش
إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ (45) كه او دوست ندارد ناگرويدگان را.
وَ مِنْ آياتِهِ و از نشانهاى اوست
أَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ كه ميفروگشايد از هوا بادهايى بشارت ده وَ
لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ و تا بچشاند شما را از بخشايش خويش
وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ و تا بآن باد كشتى رود بفرمان او
وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ و بآن بجوئيد روزى او
وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (46) تا مگر شكر كنيد.
لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ و فرستاديم پيش از توسُلًا إِلى قَوْمِهِمْ فرستادگانى بقوم ايشان‌جاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ بايشان آوردند پيغامهاى روشن
انْتَقَمْنا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ما كين ستديم از ايشان كه كافر شدند
كانَ حَقًّا عَلَيْنا و بر ما حق بود
نصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (47) يارى دادن گرويدگان.
اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّياحَ اللَّه اوست كه فرو مى‌گشايد بادها
فَتُثِيرُ سَحاباً تا مى‌انگيزاند و فراهم ميآرد ميغ
فَيَبْسُطُهُ فِي السَّماءِ كَيْفَ يَشاءُ و مى‌گستراند آن را در هوا چنان كه ميخواهد و
وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً و آن را پاره پاره طبق طبق ميكند،
فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ تا باران بينى رگها كه مى‌بيرون آيد از رشحه‌هاى آن
فَإِذا أَصابَ بِهِ چون رساند آن را،
مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ بآن كه خواهد از بندگان خويش،
إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (48) ايشان بآن رامش مى‌برند و شاد مى‌باشند.
وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ و هر چند كه پيش از آنكه بر ايشان فرو فرستادند باران
مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (49) از پيش هنگام باران فرو مانده بودند نوميد.

فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ در نگر درين نشانهاى مهربانى اللَّه.
كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كه چون زنده ميكند زمين را پس مرگ آن
إِنَّ ذلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتى او كه آن ميفرستد زنده كننده مردگان است
وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (50) و او بر همه چيز تواناست.
وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِيحاً و اگر بادى گشائيم
فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا تا آن را زرد گشته بينند
لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (51) پس آن كه آن چنان ديدند به نسپاسى و بد انديشى كافر ميشوند.
فَإِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى پس ميدان كه تو نتوانى مردگان را شنوايى،
وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ و نتوانى كه كران را شنوانى
إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (52) آن گه كه برگردند از خواننده و پشت كنند بر پيغام.
وَ ما أَنْتَ بِهادِ الْعُمْيِ و تو نابينايان را راه نماينده نيستى
عَنْ ضَلالَتِهِمْ تا ايشان را از گمراهى بازدارى
إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا نشنوانى تو مگر آن كس كه بگرود به پيغام و سخنان ما
فَهُمْ مُسْلِمُونَ (53) ايشان‌اند كه گردن نهاد گان‌اند ما را.
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ اللَّه اوست كه بيافريد شما را از چيزى سست
ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً پس بعد آن جوانى داد و نيروى آفريد و كرد
ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً پس بعد آن جوانى و نيروى سستى و پيرى آفريد و كرد
يَخْلُقُ ما يَشاءُ مى‌آفريند چنان كه خواهد
وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (54) اوست آن تواناى دانا.
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و آن روز كه رستاخيز بپاى شود
يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند ناگرويدگان
ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ جز از ساعتى نبودند كَذلِكَ هم چنان
كانُوا يُؤْفَكُونَ (55) در دروغ مى‌افكندند.
وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ و ايشان گويند، كه اللَّه ايشان را دانش داد و ايمان،
لَقَدْ لَبِثْتُمْ بوديد در درنگ خويش
فِي كِتابِ اللَّهِ در حكم و دانش و خواست خداى إِلى

يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز انگيخت
فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ اينك امروز روز انگيخت
وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (56) لكن شما قومى بوديد كه ندانستيد.
فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آن روزى است سود ندارد ايشان را كه كافر شدند
مَعْذِرَتُهُمْ عذر گفتن ايشان
وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (57) و از ايشان خشنود نشوند و عذر نپذيرند.
وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ و زديم مردمان را درين قرآن از هر سانى
وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر آرى بايشان پيغامى و نشانى،
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ناچاره كافران گويند
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (58) نيستيد شما مگر كژ سخنان و دروغ‌سازان.
كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ هم چنين مهر بر نهد اللّه
عَلى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (59) بر دلهاى ايشان كه نميدانند.
فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ پس شكيبايى كن كه وعده اللّه راست است
وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ و تراست خرد و نادان نيابند
الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ (60) ايشان كه ناگرويدگان‌اند و بر پى گمانى نمى‌افتند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ، القربى القرابة، و ابن السبيل الضّيف، يقال حق الاقرباء منسوخ بآيات المواريث و البرّ الى المسكين و ابن السبيل محكم.
عن ابى شريح الكعبى انّ رسول اللّه (صلي الله عليه وسلم) قال: من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة و الضيافة ثلاثة ايام فما بعد ذلك فهو صدقة.
و لا يحل له ان يثوى عنده حتى يخرجه،
و قال: «ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغى للضّيف فاقبلوا، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذى ينبغى له»،
و قيل الخطاب للنبى (صلي الله عليه وسلم):
و ذا القربى بنو هاشم و بنو المطّلب يعطون حقوقهم من الغنيمة و الفيء و

قيل: فَآتِ ذَا الْقُرْبى جواب و جزاء لما قبلـه، اى سـعة الـرزق و ضـيقه مـن اللَّه، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لانّ مـن علـم ان غنـاه و فقـره مـن اللَّه لـم يخف باداء الحقوق الفقر.
و دخول الفاء لهذا المعنى.
ثم قال: ذٰلِكَ اى اخراج الحقوق من الاموال «خير» لمن اخرجها مخلصـا للّه غير قاصد به الرّياء و السمعة،
وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فى الآخرة. و المعنى له فى الـدنيا خيـر و هـو البركـة فى ماله لانّ اخراج الزكاة يزيد فى المال و فى الآخـرة يصـير بطاعـة ربّـه فى اخراج ماله الى زكاته و غير ذلك من المفلحين الفائزين بالجنّة.
وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً معنى الرّبا الزيادة و منه يقال للتلّ و البقاع رابية.
و الربوا قسمان:

- احدهما ما يزداد فى البيع و هو حرام محـرّم نطـق بتغلـيظ تحريمـه القرآن و السّنّة و سبق شرحه فى سورة البقرة. و على قـول السـدى نزلت هذه الاية فى ثقيف لانّهم كانوا يعطون الربوا اعنى هذا القسم المحرّم، فذلك فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ اى فـى حكمـه بـل يمحقـه و يـذهب بركته كقوله: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا
- و الثانى ان يعطى الرجل العطيّة و يهدى الهديّة ليثـاب اكثـر منهـا، فهذا ربوا حلال جائز و لكن لا يثاب عليه فـى القيامـة و هـو معنـى قوله: فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ لانّه لم يرد بـه وجـه اللَّه و هـذا كـان حرامـا على النبى (صلي الله عليه وسلم) لقوله تعالى: وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ اى لا تعط و تطلب اكثر ممّا اعطيت و هو المراد بالاية على قول اكثر المفسّـرين مثـل سـعيد بـن جبيـر و مجاهـد و قتـاده و طـاوس و الضحاك.

قرأ ابن كثير وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً مقصورا، اى فعلتم.
و قرأ الآخرون آتَيْتُمْ ممدودا اى اعطيتم لتربوا.
قرأ نافع و يعقوب بضمّ التاء و سكون الواو على الخطاب، اى لتربوا انتم و تصيروا ذوى زيادة من اموال الناس
و قرأ الآخرون لِيَرْبُوَا بالياء و فتحها و نصب الواو
و جعلوا الفعل للرّبوا لقوله: فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ.

قيل هى الزكاة المفروضة،
و قال ابن عباس هى الصدقة سمّيت زكاة لانها تزكو و تنمو تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ثوابه و رضاه فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ يضاعف لهم الثّواب فيعطون بالحسنة عشرا مثالها و يضاعف اللّه لمن يشاء فالمضعف ذو الاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو، اى صاحب قوّة و موسر، اى صاحب يسار.
و انّما قال: فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ فعدل على الخطاب الى الاخبار ايماء الى انه لم يخصّ به المخاطبون بل هو عامّ فى جميع المكلّفين.
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوجدكم من العدم و لم تكونوا شيئا
ثُمَّ رَزَقَكُمْ فى حياتكم الاموال و النعم
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ عند انقضاء آجالكم
ثُمَّ يُحْيِيكُمْ للثواب و العقاب
هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ اللّاتى زعمتم انّها شركاء اللّه
مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكُمْ الخلق و الرزق و الاماتة و الاحياء
مِنْ شَيْءٍ يعنى شيئا و من صلة
سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يفترى المفترون و يشرك به هؤلاء المشركون.
ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الظهور على اربعة اوجه:

- وجود من عدم،
- و خروج من وعاء،
- و ظهور بالدليل،
- و ظهور بالغلبة و الاستيلاء.

و معنى الاية: وجود هذا البلاء و الجدب و القحط الّذى يعده الناس فسادا فى البرّ و البحر انّما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا على انفسهم من عظائم الذنوب و اراد بالبرّ البوادى و المفاوز و بالبحر المدائن و القرى الّتى على المياه الجارية.
قال الزجاج: كل بلد ذى ماء جار فهو بحر و العرب تسمّى القرية و المدينة بحرة. و فساد البرّ الجدب و فساد المدينة القحط.
و قيل المراد بالبرّ و البحر جميع الارض كقول القائل: هو معروف فى البرّ و البحر، يعنى هو معروف فى الدنيا.
و قيل فساد البرّ قطع الطريق و فساد البحر غرق السفن.

و قال عكرمة: البرّ ظهر الارض، الامصار و غيرها.
و البحر هو البحر المعروف.
و قلّة المطر كما يؤثر فى البر يؤثر فى البحر فتخلو أجواف الاصداف لانّ الصدف اذا جاء المطر يرتفع الى وجه البحر و يفتح فاه فما يقع فى فيه من المطر صار لؤلؤا.
و قال ابن عباس و مجاهد: «الْفَسادُ فِي الْبَرِّ» قتل احدا بنى آدم اخاه و فى البحر غصب الملك الجائر السّفينة.
قال الضحاك: كانت الارض خضرة مونقة لا يأتى ابن آدم شجرة الّا وجد عليها ثمرة و كان ماء البحر عذبا و كان لا يقصد الاسد البقر و الغنم، فلمّا قتل قابيل هابيل اقشعرت الارض و شاكت الاشجار و صار ماء البحر ملحا زعاقا و قصد الحيوان بعضها بعضا
بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ذكر الايدى هاهنا و فى قوله بما قدّمت يداك كلام عربى يراد به اكتساب الذنب و ان لم يكن لليد فيه سعى و لا اثر.
و فى الخبر: هذه يداى و ما جنيت بهما على نفسى،
لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا اى ليذيقهم بهذه المحن جزاء بعض ما عملوا من الذنوب و انّما قال بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لانّه لو جزاهم بكلّ ما عملوا لاهلكهم جميعا و استأصلهم لكنّه يعفو عن كثير تفضّلا و يجازى بالبعض محنة و تنبّها كما قال: وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دَابَّةٍ، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ لكى يرجعوا عن كفرهم الى الايمان و عن المعصية الى الطاعة.

«قُلْ» يا محمد لمشركى قريش
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا فى ديار المهلكين من الامم المنذرين و فيما صارت اليه عواقب امورهم لاجل انّهم كانوا يشركون باللّه، فاعتبروا بها و علموا انّ عواقب اموركم صائرة الى مثل ذلك ان اقمتم على كفركم و شرككم.
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ اى اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم عليه و اعمل به. و الدّين القيّم المستقيم و هو دين الاسلام
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ يعنى يوم الموت.
و قيل يوم القيامة لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، اى اذا جاء اللّه به لم يردّه
و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره يوم من اللَّه، اى يوم من ايام اللَّه،

لا مَرَدَّ لمجيئه.
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ، اى يتفرقون
فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ اصله يتصدّعون، و الصّدع الشقّ و الصديع الصبح لانّه ينشق من الليل يقال صدّعت غنمى صدعتين و كل فرقة صدعة.
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ. اى و بال كفره
وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ، اى يوطّئون لانفسهم منازلهم فى الآخرة ليسلموا من عقاب ربّهم.
و قيل يسوّون المضاجع فى القبور على ما يؤمنون به من عذاب اللَّه فيها.
و اصل المهد اصلاح المضجع للصّبىّ ثم استعير لغيره.
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْ فَضْلِهِ هذه الاية منتظمة بقوله: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ و المعنى انّ اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة اللَّه ايّاهم يفرّقهم فرقتين لكى يجزى الذين آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم بفضله و هذا دليل على ان جزاء الاعمال الصالحة فضل من اللَّه تعالى و هذا من الضّرب الذى يذكر فيه احد طرفى الشّىء و يحذف الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على المحذوف. و ذلك انّه ذكر انّه يجزى المؤمنين و اراد و يعاقب الكافرين فحذف ذكرهم لدلالة جزاء المؤمنين على عقاب الكافرين
إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ فيشوبهم بالمؤمنين بل يفرق بينهم،
وَ مِنْ آياتِهِ، اى و من آيات قدرته
أَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ يعنى الجنائب
مُبَشِّراتٍ، بالمطر. و قيل تبشّر بصحة الأبدان و خصب الزمان و كلّ ما فى القرآن من الرّياح بلفظ الجمع فهو الرحمة.
و قيل الرّيح جسم رقيق يجرى فى الجوّ.
و قيل هواء متحرّك، و قيل تموج الهواء بتأثير الكواكب، و هذا من كلام الاوائل و الصحيح ما ورد به الخبر عن النبىّ (صلي الله عليه وسلم):
الريح من روح اللَّه عز و جل تأتى بالرحمة و تأتى بالعذاب فلا تسبوها و سلوا اللَّه عز و جل خيرها و استعيذوا باللَّه من شرها.
و قيل مُبَشِّراتٍ يستبشر بها الخلق لانّهم يرجون معها مجىء المطر.
و قيل مهيّجات للسّحاب ملقّحات للاشجار مسيّرات للسفن.

وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ عطف على
مُبَشِّراتٍ يعنى ليبشّركم و ليذيقكم من رحمته الرحمة، هاهنا المطر.
وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ منسوق على قوله: يُرْسِلَ الرِّياحَ فالسفن تجرى بالرّياح بامر اللَّه فهى جارية بامره و لتبتغوا من فضله منسوق على قوله:
وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ.
و قيل: لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ. اى لتطلبوا الربح من التجارة فى البحر.
و قيل فى الذهاب فى البحر الى الجهاد
وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ هذا النعم.
لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلى قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ، الدلالات الواضحات على صدقهم،
فكذّبوهم كما كذّبوك،
انْتَقَمْنا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا اى انتصرنا من الذين آتوا بالجرم بتكذيب الانبياء
كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، هذا كما يقال علىّ فصل هذا الامر، اى انا افعله.
و نظيره:
إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى
إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ
ففى هذا تبشير النبى (صلي الله عليه وسلم) بالظفر فى العاقبة و النصر على الاعداء: عن ابى الدرداء قال: سمعت رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يقول: «ما من مسلم يرد عن عرض اخيه الّا كان حقا على اللَّه ان يردّ عنه نار جهنم يوم القيامة»،
ثم تلا هذه الاية: كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.
اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّياحَ قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى: الرّيح فتثير و قرأ الآخرون الرياح بالجمع
فَتُثِيرُ اى تهيج سَحاباً جمع سحابة، يعنى فتهيج الريح السحاب من حيث اراد اللَّه
«فَيَبْسُطُهُ»، اى يبسط اللَّه السحاب فى الهواء
«كَيْفَ يَشاءُ» مسيرة يوم او يومين او اكثر على ما يشاء من ناحية الجنوب او ناحية الشمال او الدّبور او الصباء،
وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً قطعا يركب بعضه بعضا قرأ ابن عامر

كِسَفاً ساكنة السين
فَتَرَى الْوَدْقَ اى المطر
يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وسطه.
و قيل خلال الشيء مفاتحه المؤدية الى داخله، يعنى فترى قطر الامطار تخرج من فرج ذلك السحاب.
و قيل السحاب كالغربال و لو لا ذلك لافسد المطر الارض.
روى عن وهب بن منبه قال: انّ الارض شكت الى اللّه عزّ و جلّ ايّام الطوفان لانّ اللّه عزّ و جلّ ارسل الماء بغير وزن و لا كيل فخرج الماء غضبا للّه عز و جل فخدّش الارض و خدّدها، فقالت يا ربّ انّ الماء خدّدنى و خدّشنى، فقال اللّه عزّ و جلّ فيما بلغنى و اللّه اعلم انّى ساجعل للماء غربالا لا يخدّدك و لا يخدّشك. فجعل السحاب غربال المطر
فَإِذا أَصابَ بِهِ، اى بالمطر
مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بمجيء الخصب و زوال القحط.
وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ يعنى و قد كانوا من قبل نزول المطر
عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ يائسين قانطين من نزول القطر، فلما انعمنا عليهم بذلك اقتصروا على الفرح و لم يشكروا.
و قيل وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ يعنى و ما كانوا من قبله الّا مبلسين.
و اعاد قوله من قبله تاكيدا، و قيل الاوّل يرجع الى انزال المطر، و الثّاني الى انشاء السّحاب.
و قيل الثانى يرجع الى الاستبشار، و تقديره من قبل الانزال من قبل الاستبشار، لانّه قرنه بالابلاس و لان منّ عليهم بالمطر و بالاستبشار و اللّه اعلم.
فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ هكذا قرأ اهل الحجاز و البصرة و ابو بكر، و قرأ الآخرون إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ على الجمع و اراد برحمة اللّه المطر لانّه انزله برحمته على خلقه، و الخطاب و ان توجه نحو النبى فالمراد به جميع المكلفين و المعنى فانظر الى حسن تأثيره فى الارض كيف يخصب الارض بعد جدبها و قحطها، اى من فعل هذا هو الذى يحيى الموتى يوم القيامة، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِيحاً باردة مضرّة فافسدت الزّرع
فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا اى رأوا الزرع مصفرّا بعد الخضرة

لَظَلُّوا صاروا
مِنْ بَعْدِهِ اى من بعد اصفرار الزرع
يَكْفُرُونَ يجحدون ما سلف من النعمة. و المعنى انّهم لا ثقة لهم بربّهم فان اصابهم خير لم يشكروا و ان نالهم او رأى شىء يكرهونه، جزعوا و كفروا.
فَإِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى، اى من كان كما وصفنا فلا تطمع فى قبوله منك لانّه فى التشبيه كالميّت و الاصم الّذى لا سبيل له الى السمع. و هم الّذين علم اللَّه قبل خلقهم انّهم لا يؤمنون به و لا برسله
وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ قرأ ابن كثير لا يسمع بالياء و فتحها، الصّم رفع، و انّما قال: إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ و الاصمّ لا يسمع مقبلا و لا مدبرا لانّه حالة الاقبال ربّما يفهم بالرمز و الاشارة بتحريك الشفاه و ان لم يسمع باذنه، و اذا ولّى فلا يسمع و لا يفهم الاشارة و لا سبيل الى افهامه.
و فى الآية دليل ان الاحياء قد تسمّى امواتا اذا لم يكن لهم منفعة الحياة فانّ اللَّه عزّ و جل سمّاهم موتى و كانوا احياء على الحقيقة لكنّهم لما لم يكن لهم منفعة الحياة سمّاهم موتى،
و قال امير المؤمنين على (عليه السلام): مات خزّان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر، اجسادهم مفقودة و آثارهم بين الورى موجودة».
وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ قرأ حمزة تهدى العمى عن ضلالتهم يعنى و لست بهادى الكفّار الذين قد عمى قلوبهم عن الحق و لا تقدر على اسماع الايمان و الهدى احدا الّا من قضى اللَّه فى سابق علمه و نافذ حكمه، انّه يؤمن باللّه و آياته اذا تليت عليه و يهتدى بهداه اذا هدى اليه.
نظيره قوله:
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ
و ذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين،
فَهُمْ مُسْلِمُونَ خاضعون للَّه بالطّاعة.
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ بفتح الضاد ثلثهن قرأ حمزة و ابو بكر «من ضعف» يعنى من نطفة، يريد من ذى ضعف، اى من ماء ذى ضعف، كما قال: أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ. ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً اى من بعد ضعف الطفولية شبابا، و هو وقت القوة

ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً هرما
وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ ما يَشاءُ من الضعف و القوّة و الشباب و الشيبة
وَ هُوَ الْعَلِيمُ بتدبير خلقه
الْقَدِيرُ على ما يشاء.
روى انّ ابرهيم (عليه السلام) لمّا بدأ الشيب فى رأسه و عارضيه قال: يا رب ما هذا؟
فقال: وقار الشيب،
فقال: اللّهم زدنى وقارا.
و فى الخبر عن النبى (صلي الله عليه وسلم): من اجلال اللَّه اكرام ذى الشيبة المسلم و حامل القرآن و قال (صلي الله عليه وسلم) ثلاثة لا يستخف بهم الّا منافق:

- امام مقسط (اي عادل)
- و ذو شيب فى الاسلام
- و ذو علم.

و قال (صلي الله عليه وسلم): من شاب شيبة فى الاسلام كانت له نورا يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها.
و عن بعضهم قال: رأيت يحيى بن اكثم القاضى فى المنام فقلت له ما فعل اللَّه بك؟ فقال غفر لى، الّا انّه وبّخني،
ثمّ قال: يا يحيى خلّطت علىّ فى دار الدنيا، فقلت اى رب، اتكلت على حديث حدثنى ابو معاوية الضرير عن الاعمش عن ابى صالح عن ابى هريرة قال: قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): انّك قلت انّى لاستحيى ان اعذّب ذا شيبة بالنّار، فقال قد عفوت عنك يا يحيى و صدق نبيّى الّا انّك خلطت علىّ فى دار الدنيا.
و عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):
«خير شبابكم من تشبه بكهولكم و خير كهولكم من تشبّه بشبابكم».
و قال (صلي الله عليه وسلم): «اوصيكم بالشباب خيرا ثلاثا، فانّهم: ارقّ افئدة الا و انّ اللَّه ارسلنى شاهدا و مبشّرا و نذيرا، فخالصنى الشبّان و خالفنى الشيوخ».
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ يحلف الكافرون

ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ فى قبورهم. و قيل ما لبثوا فى الدنيا الّا ساعة واحدة، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ فى جنب ما استقبلهم من الابد الذى لا انقطاع له، نظيره قوله تعالى:
كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ.
كَذلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ اى يصرفون عن الصدق فيأخذون فى الافك.
و ذلك انّهم كانوا ينكرون البعث و النشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر سبحانه فى قوله: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، المعنى انّهم يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه فى الدّنيا.
و قيل اراد اللَّه ان يفضحهم فحلفوا على شىء يتبيّن لاهل الجمع انّهم كاذبون فيه و كان ذلك بقضاء اللَّه و قدره، بدليل قوله: يُؤْفَكُونَ اى يصرفون عن الحق
ثمّ ذكر انكار المؤمنين عليهم كذبهم،
فقال: وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ و هم الانبياء و علماء المؤمنين و قيل الملائكة مجيبين لهم توبيخا،
لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ اى فى حكم اللَّه و علمه المثبت فى اللّوح المحفوظ.
و قيل فيما كتب اللَّه لكم فى سابق علمه،
و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره:
و قال الذين اوتوا العلم فى كتاب اللَّه و الايمان لقد لبثتم، إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ الذى كنتم تنكرونه فى الدنيا،
وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ذلك فى الدّنيا فحلفتم على جهل و لا ينفعكم العلم به الآن بدليل قوله: فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ اى عذرهم، اخذ من المعذار، و هو الستر و قولهم من عذيرى معناه من الذى يقوم تبينن عذرى
وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ، اى لا يطلب منهم الاعتاب.
و الاعتاب الخروج ممّا يوجب العتب يريد انّه لا يقبل منهم توبة و يسألون الرجعة الى الدّنيا لاستدراك الفائت فلا يجابون. قرأ اهل الكوفة:
لا يَنْفَعُ بالياء هاهنا، و فى حم المؤمن و تابعهم نافع فى حم المؤمن و قرأ الباقون بالتّاء فيهما.
وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، يعنى بيّنّا لهم فيه من كل شبه و من كلّ نوع ممّا يحتاجون اليه من امر الدّين و الدّنيا يهتدى به

المتفكّر و يعتبر به الناظر المتدبّر،
وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ اخرى، مع هذا القرآن على وضوحه و اصابة امثاله و بيان حججه،
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ما انتم الّا على باطل، يعنى: انّهم لا يهتدون بتلك الآية ايضا و لم يعرفوا بها صحة دينك و حقيقة امرك كما لم يهتدوا بهذا القرآن و لم يعلموا به شيئا من ذلك.
كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ اى كما اخبرناك عن هؤلاء الكفّار كذلك سبيل من يطبع اللَّه على قلوبهم، اى يختم عليها بكفرهم فلا يعلمون حقيقة الدّين كما لم يعلم هؤلاء
فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ اى اصبر على اذى المشركين ايّاك و اثبت على دينك و دم على تبليغ رسالات ربّك
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ من النصر على اعدائك و اظهار دينك على سائر الاديان.
وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ، اى لا يستحملنّك، معناه لا يحملنّك،
الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ على الجهل و اتباعهم فى الغىّ.
و قيل لا يستخفنّ رأيك و حلمك الّذين لا يؤمنون بالبعث و الحساب.
و قيل لا يتداخلنك خفة و عجلة لشدّة غضبك على الكفّار فتفعل بخلاف ما امرك اللَّه به من الصبر فليس لوعده خلف و لا تبديل.
روى عن على بن ربيعة قال: نادى رجل من الخوارج عليّا (عليه السلام) و هو فى صلاة الفجر فقال: و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ فاجابه علىّ و هو فى الصلاة: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ اليقين اخذ من اليقين و هو الماء الصّافى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى:
فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ قرابت دو قسم است:

- قرابت نسب
- و قرابت دين
- و قرابة الدين امسّ و بالمواساة احق،

- قرابت دین سزاتر است بمراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد، زیرا که قرابت نسب بریده گردد، و قرابت دین روا نیست که هرگز بریده گردد.

اینست که مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت:
«کلّ نسب و سبب ینقطع الّا نسبی و سببی»،
قرابت دین است که سیّد (صلي الله عليه وسلم) اضافت با خود کرد، و دین‌داران را از نزدیکان و خویشان خود شمرد، بحکم این آیت ورد هر که روی بعبادت اللّه آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نماید و بنعت مراقبت بر سرورد و وقت نشنید چنان که با کسب و تجارت نپردازد و طلب معیشت نکند، کما قال تعالی: لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ او را بر مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را مراعات کنند و دل وی از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با اصحاب صفّه: قومی درویشان بودند که در صفّه پیغامبر وطن داشتند و صفّه پیغامبر جایی است به مدینه که آن را قبا خوانند از مدینه تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت و بعضی اهل بیت خویش را گفت لا اعطیکم و ادع اصحاب الصفّة تطوی بطونهم من الجوع،
این اصحاب صفّة چهل تن بودند، از دنیا یکبارکی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و عبادت و ذکر اللّه پرداخته، و بر فتوح تجرید روز بسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشتن را در میان ریگ پنهان کرده.
چون وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردندی، آن گه جامه بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوّف از طریقت ایشان گرفته‌اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر توکّل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.
آدم صفی با تمکن او در بهشت بیکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل، شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاك جفا در روی دین خویش پاشی و آن گه گمان بری که فردا وا اهل قناعت در بهشت همزانو بنشینی این آن گه نبود و این آن گه نباشد، امروز درین پندار روزی فرا شب می‌آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عزّ نشانند، اگر خواهی که قائمه تخت ایشان ببوسی

راهت ندهند.
در خبر است که: انّ الجنّة لیرون اهل علیّین کما ترون الکوکب الدرّی فی افق السماء و انّ أبا بکر و عمر منهم و انعما اهل بهشت اهل علّیین را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان، و اهل علیین بحقیقت اهل قناعت‌اند و ابو بکر و عمر از اهل علیین‌اند و فراتر زیرا که ایشان را وراء قناعت کارها بود، که چندان که از قناعت فراتر شدند از علیین برتر شدند،
ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ المرید هو الذی یؤثر حق اللّه علی حظّ نفسه.
میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان حق و حقیقت را آن به که حق قرابت دین بگزارند و حق ایشان فرا پیش حظّ خویش دارند.
شاه طریقت جنید قدّس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت: چنان کن که خلق را رحمت باشی و خود را بلا که مؤمنان و دوستان اللّه از اللّه بر خلق رحمت‌اند و چنان کن که در سایه صفات خود ننشینی تا دیگران در سایه تو بیاسایند.
ذو النون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست؟
گفت: المرید یطلب و المراد یهرب
مرید میطلبد بآز و صد هزار نیاز،
و مراد می‌گریزد و او را صد هزار ناز.
مرید با دلی سوزان، مراد با مقصود بر بساط خندان،
مرید را شب و روز گوش بر آوازی، مراد بستاخ‌وار با مقصود در رازی،
مرید در خبر آویخته، مراد در عیان آمیخته.
پیر طریقت گفت:
بخبر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است.
بامید قناعت چون کند او که نقد را جویان است.
پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد؟
از حقیقت تفرید جواب داد که: لا مرید و لا مراد و لا خبر و لا استخبار و لا حدّ و لا رسم و هو الکلّ بالکلّ. این چنانست که گویند:
این جای نه عشق است و نه   خود جمله تویی خصومت از

معشـــــوق و نـــــه یـــــار ره بـــــــــــــردار
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ الله آن خداوند است که خلقت تو تمام کرد و روزی تو مقدّر کرد، چنان که تغیر خلقت در مکنت تو نیست، تغییر روزی بکم و بیش در دست تو نیست. آن گه یکی را روزی وجود ارفاق است، یکی را روزی شهود رزاق است. عامه خلق همه در بند روزی معده‌اند، طعام و شراب میخواهند، و اهل خصوص روزی دل خواهند. توفیق طاعات و اخلاص عبادات، دون همت کسی باشد که همت وی همه تایی نان بود و شربتی آب. من کانت همّته ما یأکل فقیمته ما یخرج منه.
نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته:
ای توانگر بگنج خرسندی
زین بخیلان کناره‌گیر کنار
اکین نجیبان عهد ما همه باز
راح خوارند و مستراح انبار
ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، الاشارة من البرّ الی النفس و من البحر الی القلب.
و فساد البرّ باکل الحرام و ارتکاب المحظورات،
و فساد البحر من الغفلة و الاصرار علی المخالفات.
تباهی نفس در حرام خوردن است و بحرام رفتن و تباهی دل در اندیشه معصیت و دوام غفلت.
مصطفی (صلي الله علیه وسلم) گفت: خبر دهم شما را که درد شما چیست و داروی شما چیست؟
گفتند بلی یا رسول اللَّه:
گفت: ان داءکم الذنوب و دواءکم الاستغفار
درد شما گناه است و دارو استغفار.
هر بیمار که امید بشفا دارد قول طبیب بشنود.
آن خورد که طبیب فرماید. و آن کند که طبیب گوید. و آن کس که او را امید شفا نبود قول طبیب نشنود تا بآن درد فرو شود.
گفته‌اند عجب نه آنست که کسی از طعام حلال پرهیز کند از بیم درد و بیماری، عجب آنست که از حرام و شبهت پرهیز نکند از بیم قطیعت و بیزاری.

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او ابو الخیر اقطع بیست سال نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی‌بود و از بیم شبهت آن مراد نفس نمیداد. تا روزی که بزیارت دوستی رفت از دوستان اللَّه، آن عزیز از راه فراست بدانست که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی بنهاد، گفت: یا شیخ دست فراز کن و این طعام بکار بر که حلال است و در آن شبهتی نه. شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت و برخاست، گفت: ناچار که درین سرّی است و تأدیبی از حق جلّ جلاله. آن گه برفت و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان غایت که طبیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند و هلاك شوی. شیخ گفت اگر چنین است مجمعی سازید و خلق را جمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم. مردمان جمع آمدند و حجّام را فرمود تا دست از وی جدا کرد. آن گه ندا کرد که: معاشر المسلمین، هذا جزاء من اکل لقمة من الحلال بشهوة فکیف جزاء من اکل الحرام بمعصیة.
فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ حق جل جلاله میگوید بنده من در وقت بهار دیده عقل بگشای چشم عبرت باز کن، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و گریه آسمان، خیز درختان، خریر میاه و شوق عاشقان، مرغان چون خطیبان، آهوان چون عطّاران، هزار دستان بسان مستان در بوستان:

تأمّل فی نبات الارض و انظر الی آثار ما صنع الملیك
عیون من لجین فاترات کانّ حداقها ذهب سبیك
علی قضب الزمرد شاهدات بانّ اللَّه لیس له شریك

فَانْظُرْ در نگر در زمین که حلّه می‌پوشد،
درخت عطر می‌فروشد،
بلبل بر درخت می‌خروشد،
هر مرغی در طلب یار میکوشد،
آن خداوند که چنین صنع کند سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی بپوشد.
فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ درنگر در آثار رحمت او،
در امارات صنع او،
در دلالات وحدانیت او.

خداوندی که در وقت بهار اشجار پرثمار کند آبها در انهار کند، دریاها گهربار کند، خاکها عنبر بار کند، آن خداوند که این صنع نماید سزاست که طاعت خود بندگان را شعار و دثار کند.
فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ گفته‌اند بهار سه است:

- بهاریست این جهانی، آن در وقت شادکامی است و جوانی.
- دیگر بهاریست آن جهانی، نعیم باقی است و ملك جاودانی.
- سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی.
- بهار زمین از سال تا سال یك ما هست،
- سبب باران آسمان و باد شمال است،
- زود فرقت و دیر وصالست، پس دل برو نهادن محالست.
- در سال یك بار بهار آید، از خاك گل روید، و از سنگ آب رود،
- و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده باز آید. گل زرد گویی طبیبی است بیمار، شفای عالم و او خود بتیمار. گل سرخ گویی مست است از دیدار، همه هشیار گشته و او در خمار. گل سفید گویی ستم رسیده‌ایست از دست روزگار، جوانی بباد کرده و عمر رسیده بکنار.

فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها یحیی النفوس بعد فترتها بصدق الارادت، و یحیی القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات، و یحیی الارواح بعد حجبتها بدوام المشاهدات:

اموات اذا ذکرتك ثم احیا فکم احیا علیك و کم اموت

در وقت اعتدال سال دو آفتاب برآید از مطلع غیب:

- یکی خورشید جمال فلکی
- یکی خورشید جلال ملکی
- آن یکی بر اجزاء زمین تابد،
- این یکی بر اسرار عاشقان.
- آن یکی بر گِل تابد گُل شکفته گردد،
- این یکی بر دِل تابد دل افروخته گردد
- گل چون شکفته شد بلبل برو عاشق شود.

- دل که افروخته شد نظر خالق درو حاضر بود.
- گل به آخر بریزد، بلبل در هجر او ماتم گیرد،
- دل گر بماند حق او را در کنف الطاف و کرم گیرد.
- قلب المؤمن لا یموت ابدا:

چشمی کـه تـرا دیـد شـد از درد معافـــــــــــــا
جانی کـه تـرا یافـت شـد از مـــــــرگ مســـــــلّم

(محمد عمرچنډ)